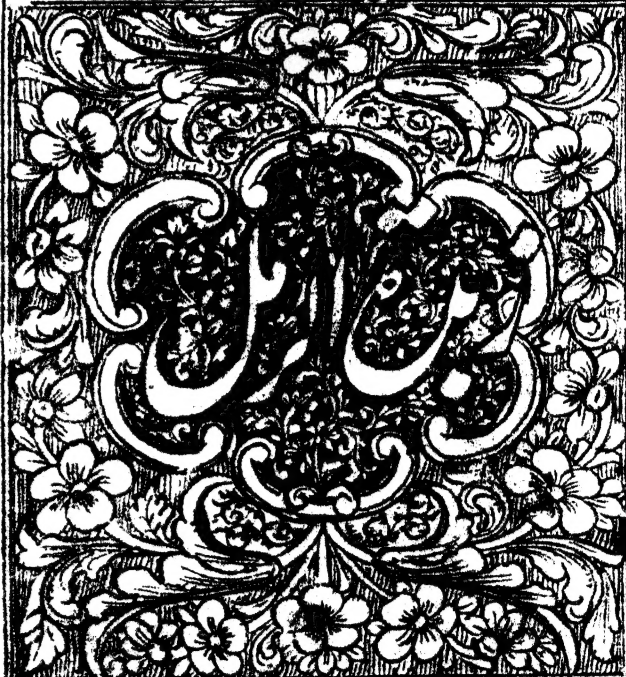


عنوان مکرم کا فضل خلاصہ و زما  
عنوان مکرم کا فضل خلاصہ و زما

خوشا رسالہ جامع قواعد علمی و عملی فن رمل مستطیر شریات و ضعیفات علم



مصنفہ صاحب سنگاہ فن رمل سید احکام سازدہ اسکاں و فن رمل

مطبع میثقیل کشتور طبع برین اجماع  
در مطبع میثقیل کشتور طبع برین اجماع



**در احکام او باب اول** در تعریف مشروبات اشکال فی البیان لیسان شکل اول علم رمل **==**  
 لیسان مذکور است دقاری و خرفی و گانی و صدرا کبر خارج است دلالت کند بر ضحک و خنده و گرم خشک است  
 از طبقات انسانی انبیاء و صاحبان الهام و بایمل سعادت و طایبان مقاصد عالیله و بر مردم که چاک سر  
 و کثیر اللحمه خوش خلق فیصیح زبان از اشرف قوم علماء اهل قرآن و حکیم و ندیم صاحب تدبیر و باهست و  
 قزح چشم و فرخ سینه و پیشانی پهن و باریک بینی و کشاده ابرو چشم سیاه و سفید رنگ اندکس بر دکان  
 خوب اندام کوتاه گردن میگون سوی نیکو الحوار و سوزون الحركات نیز قلم خوش آواز بر قول و اوتاماد  
 توان کرد و دوستی را شاید و بر روست یا پیشانی یا برگردن خالی باشد یا دارد و نه مندر بزرگ ریش بود  
 از مواضع بر که بهای بلند و عیارات عالیله بکلفت چون گوشکهای بگنبد با و ساجد و مدارس و از صدرا  
 و حکما قضا و در الا حساب و مجلس اکابر و حراگاه بادشاه که او نشن بلریک و آخرش پهن باشد از این  
 سینه دوز و از بلوسات پر نرمی و لطافت از طعوم الحلاوة چون نبات بخیرینی که باندک تلخی نال  
 باشد نماز و ریح بر آنچه خوش و متمدل بود چون بخورات عطر و اشال آن و از ناکولات بر آنچه شیرین  
 خوش لحم بود چون جلوه و غیره خصوصاً بر قندوبات و شکر و مر با و سیب از اشجار بر آنچه سب  
 خرا و درخت صندل از اوقات بر هنگام طاعت صبح تا حین طلوع آفتاب و از حیوانات غیر طایر  
 بر اسپان و کرگدن و از طیور طاووس و تدر و خروس و بجا و آدمرا من بر مرصع و دما سی یرقان  
 و صدراع و شقیقه و در گوشتش و دندان و او را م سر و گوش از آدویه بر تان خروس از عطریات کشنیز  
 عود و عنبر از جواهر بر مبلغی و غیر رسول قیمت دریا قوت مر و فام و اعلی و لعل و لورک تزاری و آن  
 اجناس حیوانات چون دندان ماهی و شلخ کرگدن و قاز بخری و کوهی و چیزهای منقش و انقوش  
 بر آنچه ریح از شهر در رمضان از برج بر قوس و از کواکب بر شتری از اقالیم بر آفریل و مردم از بیا لک  
 بر خراسان از بلاد مستبره مصر و بعد از شیراز و نیشاپور و که مبارک و مشهور مقدس و طوس که درون نیز بلو  
 و خوارزم در دخیف ششمدی و دجله و از تاج بر طایفه و خود و دستار و از فوا که مرزا و انجیر و شمش و  
 بسته و مویر و هر چه شیرین باشد از جوابات برگندم پاک کرده و نخود از مسامع بر شمع و انقش بر کتب سانی



بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس مرصانی را که هر ذرات مکونات را نمودار خود ساخته بر صاحب نظران و دورین و پوشتندان  
خود گزین چون روز روشن است و بر سقریان بارگاه خود جهت نمودار این مستعار ذرات ریگ احوال  
هر یک از تحت الارض تا فوق الافلاک چون صورت آئینه وار پر داخته که کیفیت کما حق با شناسند  
سما و سندی و خوشابخت مبدی که در تحصیل این علم شب را برود و روز را شب رساند بیگو و غیره  
و احقر الانام روشن علی نام که چون از محبت یزدگان ایام این معنی را حاصل ساخته بر صوفی کاغذ  
ثبت نموده بر بیده الرمل موسوم ساخته هر کسی را که از این نسخه فایده ببرد نیازمند ابدعای خیر  
آرد و این کتاب مثل است بر پنج باب که هر یک باب ازین ابواب گلشنه است چون گلزار بهار و آثار قدسی  
را نمودار بر بجزوالین مقدمه را ملاحظه نماید و چون غرض خود ستانی هرگز در میان نه آرد که موجب خفای  
این علم همین است باب اول در تعریف ضوابط اشکال و صفت دایره اعداد و احاد و عشرات  
و مئات و الوقت و غیره باب دوم در بیان دایره سکن و احکام او باب سوم در بیان دایره  
ایض و احکام او باب چهارم در بیان دایره بروج و احکام او باب پنجم در بیان دایره دایره

نظم



از ساز با سینه انجا سادستی چون فلسی و لقره و از نو که سندان از اجبار مر سینه و مجرایه و در دین سندی  
 از اجناس بر خاک طلا و نقره و بیضه مرغ و چیزهای مضروب و نقش از میوه‌ها و غیره طاهر گوشت و در دین  
 گوشت خاکی و پیش کوبی و سنگ و از طیور بر کلنگ و میوه و کبک و مرغ خاکی از زمان و اوقات  
 برستقبل و هنگام گرمی معاملات باز در صبح از امر من گفت از ادویه کلفه و گمانگر و گل انگبین از  
 قمر که خشک شیرین از فصول وسط بر بیع از مشهور جلدی الاخر از روح بر آمد از گواکب بر شمس و  
 از طبوبات و رنگین و بلبوس باقیمت از اقا قایم بر آخر بلاد چهارم از مالک بر غور و غرمان و کانونه و  
 کشیر و بدیشان از بلاد سبزه سلطانین و حلب و غزنین و تهران و قزوین از خصوصیات اوضاع  
 و اشیاء بر شخصی که با پیوند مادر بخشی ملکه و نیز صاحب پنج خانه است اول صاحب خانه دوم است از  
 و اسکن نیز صاحب خانه یازدهم است اند اسکنه اصح و از دار عرفین نیز صاحب خانه نهم است و  
 از داره فراج نیز صاحب خانه ششم است و از داره عدد نیز صاحب خانه پانزدهم است و از داره  
 عنصر طول شش عدد و ده و عرض یک شش عدد و در پس برده را ضرب کردیم سی و شش عدد گردید  
 پس عنین سی و شش عدد شد که برای پاشا بکار آید

### در بیان قبض الخراج بقا عده کسکن

پیش مذکر است و مذکری است و حدی و گرم و خشک و شرفی است و لوات بر جنگ و کینه میکند  
 و بخش خارج است از طبقات انسانی دلیل بر شخصی آشفته و دروغ گوئی و سوگند بدروغ می‌نویسد  
 و اعتماد نشاید بر او بر فساد و بی‌وقوع بود و در منزل افراط کند از طبقات برهمنه ان صحر او قطنی از  
 و طم که گندگان و حرام خوران و با طلاق و بیکار و سکاره اهل حیانت و تهر و ان دینی و دینان و جلدی و دم  
 کوچک سر و بزدگ پای سبزه سوی کوتاه قد و پر رنگ میان باریک اگر چشم ابله روی که در نظر کوتاه ملوک  
 بدآورده گوشت بروی و در سینه گوشت بسیار و ده و بر روی بار با عصا نشانی باشد که گاه گشتم  
 میش گم و در بجه گوشت بر سینه گوشت بسیار بود بر روی یا بر چینی و مرغ یا جسته باشد از مواضع  
 یا است گاه و در آن کش کاران و کلاه‌های و مقام قطع الطریق و در میان مقامات حق و نام

نیز دلیل است و از روزنامه ششم خانه نخستین مزارع دارد و از حرف الف بجانه اول و از ز و ل و ک و گ  
صاحب خانه اول است و از نامه حرف هشتم صاحب خانه لوال است و از نامه عنام صاحب خانه اول است  
و از نامه عدد صاحب خانه دوم است که سه عدد دارد و از نامه مزارع صاحب خانه ششم است که صد  
آن مشتری است و طول هفت دارد چرا که هفت نقطه موجود دارد و عرض یک دارد چرا که نقطه فرد را  
عرض ندارد و چون هفت را با یک ضرب کردند چون هفت حاصل آمد پس عرض هفت شد و این بر اثر ضرب یک را

### در بیان قبض الداخل بقاعده سکن

بیچ ماده است خاک است و جنبی است و کافی است سعد داخل است دلالت لذت و عیش است  
و گرم تر است از طبقات انسانی بر غافل و صاحب دانی و حاضر جواب مردی مریض باشد و زنده باشد  
موی یک بار در د و سرخ و سفید اندک هندی مائل و باشد که گندم گون بود و قیر بین و نیکو روی  
دردی حلال خورد و خیر گوشت و غیر انگیز حکیم طبع علیها داند بر قول اوائی بود و محبت  
را بشاید سیاه چشم سیاه مو کشاده ابر و د و سر بزرگ پیشانی پهن ریه های در پیشانی او نشانی  
از زخمی یا ز ریش بود یا خال بزرگ که به شکل بود و د و نه اسناد دوازده بود و بزرگ و در بر زنه و  
در نظرافت و خشمش و اساک بر اعتدال و غضب رود و گرم شود و زنده و پیشانی گرد و اما مالدار  
بود و نه مسند بیضی گویند منجم و کاسب بود و خازن و مزارع و مظهره روزی از مناصب بزرگان  
و کاروان سالار و اختیار باز کرد و ضابطی اموال و دیوان مستد الیه و کار بر آنچه که فخر بود و از نوع  
دلیل کند بر موضع های خوشحالی و از الضرب و بازگر صرافان و خانقاه و سما که گردن یا یک که دم  
و دنیا طلبند و خانه های نقش و بر خزان و پادشاه و مساوان و زوسیم و کاروان سرگزیند بسبب که  
دلالت نمک داشت و لوله از الوان بر سفیدی نقره و زرد و تیرگی مائل از بهیت با برگ و نام و از پس  
و از طعام بر شیرینی و فصل از کولات سوز و خود نمجان و بر گوشت کنگ و مرغ خانگی و گوشتان  
کوهری و قلیه با و انجان و قلیه سیب و از روغ بوی خوش از حیوانات بهر بای همی با نان و شیر و خرد  
دشاه قوت و آرم و در میان و بر ط از عطریات بر صندل سفید و صندل از دنان صندل در نقل

و پس پشت فصیح زبان و شیرین سخن خوش محاوره آمیز طرزه یا قوت بر پشت یا پهلوانی دارد حسن  
 و ذکاوت نیز باشد عقل او کامل اندک عصب بر کمر باشد از مواضع بر محل و صدد مدد سهای عالی دیو و جن باشد شاه  
 مجلس عرض و حسن از عمارت های منقش و از آستان شجر پر سیوه دارد از خانه های بزرگ که تنیست و دین باشد  
 و از انکار که در محل بهار رسیده باشد و بر سجای خرم و گشت زار های رسیده چهار سوی پلزار و فرسناهی غلها  
 گوشه و مواضع که او ای حکما و دانیان بود از آمدن چون ملا جوید و تباد و دهنت و ذیمن از دیوسات جاریه نیگوید  
 منقش انکارات بر ریخته لایه بود از غذا چون جرب بر لیس و اطعمه که بهر ای آن بسیار بود از آسمان بر فرخوزه  
 و بر بند واد و خوش جو گندم و آرزین از انبار بردن ان عالی که دوم بر سیاه آن جمع نموده ان اطلاق بزرگان  
 خطی حسن و عقل و حفظ السیف و قار و تحمل از حکوم رفون از بر ریاضی و فلسفه و از طبقات آنچه مذکور شده  
 از حکامات و غیره ان افان که بر تن سدر و ترتیب مطلوب و بزیج و آلات و قلیما و بر تیر شهور بیوت و  
 با تین ان اشجار و کتب سجدات گیات قبالات و احکام حکام و معنودن و کتب در جواب کشیدن  
 و طغرا و تمیذ و ترتیب اسباب کتاب نقاشی از صنایع بر لا جوید سازی و کتابی و دشی و امثال آن از  
 مناسبت بر و زرت و انان و احکام و سلاطین از سان یا بر وقت و شل آن از اوزان بر نقل از احیاد و جگر  
 بر زمین مقصود نیست خوش و لا جوید در وی و قوتیا از حیوانات غیر طائر فیل و شیر از طیور بر یک آموخته  
 و شتر مرغ و غراب آموخته و هر مرغ که او را حرکات آموخته باشند از امر آرض نکنت و در دگر املا و  
 استقفا از بیرون بر سبیل از کواکب بر عطار و از فصول بر استخراج خریف از از منبر بر حال از مشهور  
 بر ریح الاول از اقالیم بر لیسف جنوبی ششم از ممالک بر یونان و بعضی از هند از بلاد معتبره خصوصاً  
 شهرای و فلک بیل و اندکس مدینه الحکما از خصوصیات بر او حد و اشباه بر شخصی که دام نهاد و کجاست  
 صید و ترصد کواکب میکند و استخراج تقویم میکند یا با جمعی شطرنج با ننده و نیز صاحب بیج خانه  
 اول از دایره سکنی صاحب خانه چهارم است و دوم از دایره عدد صاحب خانه شانزدهم است و سوم از  
 دایره حرف صاحب خانه سیزدهم است چهارم از دایره منزل صاحب خانه یازدهم است پنجم از دایره  
 خانه صاحب خانه شانزدهم است طول هشت دارد عرض نهم و پس هشت دارد

فانراک و جانی ناپاک و درمای کوه و سنگ های محو از آسمان بر زده و تیره و چرخین و نیز سرخ و گداز  
گفته اند از طبیعت نشین و صبر و آنچه کم قیمت باشد کسند بود و سخت و درشت باشد از طعام خوردن و بی مزه  
باشد از روح بر بی جلاغ اندازد از آنچه خارا ناک بود چون سبلان و امثال آن و درواز انظار از این  
حاصل شود از ساز بار و در جنگ خطائی که از آن باشد سنگ و شیشه از حیوانات غیر طایر مش پلنگ  
و عقرب و گداز و سایر حیوانات و سباع از طيور کلاغ و غیلون از اعضا که کتف چپ و عصب باز  
افعال بر عین عقرب اموات و منیب و عدالت و در گذاردن نماز کسوف و گدازان و غیره و در نشان  
و پیشانی و غلامان و دلبلان و همایان از بهیت برگردان و از زنا هموار یا یک سر حمل نیزه از اعراف  
بجراحت یا امیش با از اعدای بر نجلد و موجو نهایی تلخ و تیره و زایل کیهن و امثال آن و از نه از اعراف  
اوقات بر بهنگام گذاردن در زندان و بر رفتن از حمام و کسوف آفتاب و کواکب مشکته ذاب و از  
برودن بقوس از شوریه شوال از ناقایم بر غیر مسمومه از چهارم خصوصاً بر آنچه خراب است سابقاً و بعد  
داشت همچون شهر لوط و در این و تضرکت از خصوصیات اوضاع و اشیاء شخصی که آب حمام گرم میکند  
و تفصک انداختن و آتش بازی کردن و تیر انداختن یا شخصی که با جد خود عوی نرعی دارد یا علم به  
خود دارد و از اشیاء متراض و کمان یا چرخ اندازی که چرخش روشن بود بر آب بخت از عروق بر غیر بلرزش آب  
که در رنگ امثال آن در دوازدهم حرف کلم و عین و در دین صاحب سج خانه است از دوازدهم صاحب طایفه  
است و از دوازدهم صاحب طایفه که دوازدهم حرف صاحب طایفه دوازدهم حرف صاحب طایفه ششم است  
و از دوازدهم صاحب طایفه که دوازدهم حرف صاحب طایفه دوازدهم حرف صاحب طایفه ششم است

یا قوت و پیره محل از اجناس بر یکستری و گوشتواره در مالها کشیده از حیوانات غیر طار آسان تازی گلگون  
 و سنجاب آنهی مشک در انداز طبع و بر قمری و قفسن ناصیه و تراز از من بر حال و ماضی از اوقات و شکام  
 حضرت و آتش کردن در غایت نامرض و بیفتن و صفت و حار و تنول و جگر و حقیقان از او و بر بر مغزات  
 با قوتی بر صبا بچین خوش طعام و گوارا از بر صبح میزان دانه کو اکب زهره از شور و سیح الا و از مفضل و سمیت  
 از قالم بر صفت اولی خیم از مالک بر پنجم آب بود از دیار عرب از بلاد مشرقه خصوصاً بر اثرت و خجند و  
 و شتر و گوشت و اطراف شام و حلب از خصوصیات اوضاع آتیه به بر سواران جنگوی و در کیم و بی قاص که  
 بر نفس و بازی می توان زد ناماوری که از خدمت و زندگانی بیگانه یا محبوس بریده که با او حسرت یکسره بر آید  
 و شمشیر و خنجر بر بریده دلیل دارد و بر جمع افزوده منسوب است در خانه پنجم حرف طایف و ذیل نیز صاحب  
 خانه اول از انداره سکن صاحب پنجم خانه است و دوم از انداره عدد صاحب خانه اول است سوم از انداره  
 حرف صاحب خانه پنجم است چهارم از انداره وزن صاحب خانه پنجم است پنجم از انداره غنا صاحب خانه  
 چهارم است طول پنجم از انداره عرض پنجم است پس غنای سی و پنج باشد

### در بیان غفله بقاعده سکن

بچه آرضی و کانی و فراست و سر و خشک است و جنبی است و خمس و منقلب است از طبقات نهانی  
 بر قلندران و گدایان و جوگیان و نوکیان و اهل سیاه جامه و تنیوبان و بیاران و بی توانان و تاسیران  
 و محبوبان و بنده های ناپاک از حلیه بر مردم کوتاه گردن خرد دندان میانه گوشت شکم بزرگ پهن  
 پشت سیاه پای کبود چشم کی کریش یا کم ریش کوتاه جبهه کین سیاه جبهه دندان روی بر سینه و سر طاع دارد  
 یا تخی در روی عیبی دارد از مواضع بر خاری و سوراخ و حصارهای محکم دگوهما و جات تاریک یا  
 گهرستان یا سیاه بیاران یا جایی بیاران و معدن زینت و سحر افکارنا اعضا بر اندازند گاه با و گوی  
 بر قول بی عمل و دین همت و گدای طبع و حسد و هراس و خوف و بی موقع جبل مرکب و زور و سلاسی  
 و سخت گویی از افعال و زدی و گران فروشی و اسباب آن از علوم بر سما و سحر و آنچه تعلق بوی دارد از خود

## در بیان فسخ بقاعده سخن

بجه مذکور است و گرم تر است بادی و غریبی است و حیوانی دلالت بر عیش و سرور میکند از بقعات  
انسانی بر اهل طرب وغبغان و امر دان و محبوبان از حلیه نسان بر مردم بے ریش سرخ و سفید و کم  
ریش بلند بالا و سیگون موی سینه کشاده میان باریک بزرگ اندام و سروتن دراز دست باریک  
انگشت کوتاه ساق گرد روی که به وی زخمی دارد کوچک سر و چشم میش و شعله هوا پیشانی باریک  
بینی تونگ دهان و خندان روی و جبهه نوجوان حسن خوب از اعضا بر دست راست تار و شش  
و عیش و دوست نظریع مائل بر سعادت اما همه وقت در نعمت مستقیم نباشد که نسبت به بیزان دارد  
نیز در اصل منقلب است زود از حال بجالی گردد و دوستی و دشمنی شلون بود و تعبیل و کجائی  
و مزاج و نگاه گاه کران کار بود و احتمال کند بجه گویند که کار گزار مردم نیم سیاه بالا بجه گویند که شیرین  
سخن و خوش محاورت خوش گوی و شو گویند و سازنده نیز بود و ناب نشی بود در محبت سلاطین  
ظاهر و ملوک شالمان بود و شاید که از ملوک بود و امارت کند از مواضع بر قمار خانه و جای و لگتای  
و بلع و بوستان یا میان مطربان و بر خاتومان و عطاران و بزرگان یا از فریثم و فو شان از اخلاق  
بر غضب و بد خونی و اضطراب و فتنه انگیزی بهتان بازی و یوقائی و بے شرم و بے وقاری و کج  
از محال بر عشق بازی و لهو لعب و تاختن اسب و خج و شمشیر زدن و بازی مردم سیله زدن  
حرام خوردن و خندیدن بسیار بجهقه در آرایش مبالغه نمودن و قمار با ختن مسخرگی و بد گوی و ظفر  
داشال آن از علوم موسیقی و زرد و شطرنج با ختن از صنایع بشمشیر گری و کار دگری و در شست گری  
و جام نیزی و خنل بلگری و حلوگری و آئینه سازی و صباغی و خناری و در حل تر شے و لیسان بازی  
و طلاس بازی و لعبت بازی از مناصب بر مجری و حکام از لباس برابر پشمینه و بلون منقش از  
بهیت بلبه بر طولا تی باریک بود از آلمان بر سرخ و گلگون و آتش نورانی از با کوه است بر آنچه  
چرب و شیرین بود از نرینا شمار بر مردمان شگوفه دار از انما بر چیزهای شیرین از اعدان بر  
خفت مستمل از ملبوسات چهره رنگین و کم به از ساز و طبل و برباب از اقسام حیوانی از چهار پایی

و سیاه رنگ یا سبز رنگ و ترش روی و قریب در قدم اول نشانی یا عیبی بود از اعضا بر قدم کعب از ترش روی  
 دلیل کند بر سنگین لجاب و کایزهای خراب آب گنده و سطحها و جایگاهها را خوش آید جای بدین  
 و قراب خانه و جایگاه هندیان وجود ان باشد یا بخانه و جایگاه کوه یا سنگ سیاه را تغییر کرده اند از  
 اخلاق بر حرص و طول ال ذلالتی و صوری و تیره روی و کحل و شفقت با دو کاهی و بعضی و بطالت و  
 بی شفقتی از افعال بر بیاضت کشیدن و گل کاری مزدوری و تغییر چل و سحرهای بد و حزن و ملالت و  
 پوشیدن لباس سیاه و ثوب و حدت اهل الله و زنا و زنا و دلان اهل نال و حطام از علوم تغییر و  
 محراز صنایع بر کفش و وزی و وزه و پستین و وزی و دقانی و عذابی از اسباب صلب بر کوهنالی و سروری  
 اصناف هر کوز از الباس و آنچه ملال و تیره رنگ بود متوسط قیمت بود آنچه مشایخ و دو با قین پوشند  
 بر سعدن زاک و شپه و گاو گرد و سرپ و کوههای بلند از آلت های کسند و کله زینها و تحمل و خمار و قیامت  
 و صحرای خشک و هوار از مهیت بر میخ و طوی از آنوان بر سیاهی و از علوم بر ترشی و طعام خاک از رز و داغ  
 بر بوی نجاست حیوانات و بوی خاک کسند از علوم بر سیاه و قلیه رنگین از اشجار بر دخت و کوهان و درزک  
 بلوط و شمشاد و بیدار و بوی مزه بود از بلبوسات بر سخی از مساز و بر چخانه و ناقوس و لوت از اجساد و آجر  
 سرب و غیر معمول و نگامی بی قیمت و سنگهای اغزلات و عمارات از اجناس بر زجاجات و دانه و چیزها  
 کسند و دلیل بر جانوران که چپک که در زمین میباشد از طبیعت بر خفاش و دم و چند از از سینه بر تپیل زجهات  
 بر تنگ جنوب از اوقات تنگام قضای حاجت و تنیم شب از امر آرض بر جیدام و تنیم و کوه و کوه باشد  
 از آرد و صبر و یخ های که تلخ باشد از بوی بر جیسی از کواکب بر چرخ از مشهور بر رجب از قصول بر اول  
 شتا از اقلیم بر نصف آخر اول از محالک بر صبه و اقصای هند از بلاد و متبره بر سر کزید و سومات  
 و غیر آن از فضو و حیات او ضلع و اشیاء بر شفعه که در میان خاکستر نشینند بر صاحب خج خانه و سنگ  
 از دانه و لیکن صاحب خانه پنجم است و دوم از دانه و عدد صاحب خانه ششم است و سوم از دانه و عدد  
 صاحب خانه دوم است و چهارم از دانه و عدد صاحب خانه پنجم است و پنجم از دانه و عدد صاحب خانه  
 ششم است طول این شکل هفتاد و دو عرض چهار و ده پس این را از هر یک که در علم است و بهشت

بر کوزه گری و تکریم بدی و سنگ تراشی از این منصب بر مقرر می و بر پاسبانی از لباسهای سر پوش و زنده قهر پوش  
و تابوت پوش از نیست برگرد کوتاه اسلامی از کون بر عود می و خالک از کرم بر تلخ و ترش از رطاح بر یوسه  
پیش خانها از اکولات ماش با قلا و حد و طعام های بی رغن و آذینها بر درختان کوبی چون آمار ترش  
و زیترن از شمار راکو و بر باد جهان و آنچه ازین درختان حاصل شود از آذین مائل به نقل از بهوسات بر خور  
از ساز رنگ و مصل و سفید صره از اجساد و آتجار بر و در سنگ سنگ آتش و سنگها که طروف از انهار ترشند  
از اجناس گل سر شوی از حیوانات کشف و موش و مثال آن از دیور طائر بر مورچه پر زده و گس و پر وانه  
مخل از از منبر بر حال و ماضی از رحمت بر نخت از اوقات بر در جوان و محل نشستن در واژه ها از آراض  
مالی و لیا و چون و کابوس و صرع و جمع البقر و جمع الکلبی و تب رب و در دانه و او جمع مفاصل از  
دوید بر سم الفار و غوره و خرب و باجه قاقش و بدیوی بود از بروج بر جمعی از کواکب زحل از مشهور  
شهبان از فصول بر آخر خریف از اقالیم بر نصف اقلیم اول از جهان که بر کرکان و هند از بلاد معتبره بر  
اندلس در بند و اسفان و گجرات و لاهور گج و کمان از خصوصیات اوضاع و اشیاء بر شصت و پیا ده  
و زخوت بر سیاحت باشد و بر روزی که سر از کینگاه بیرون کند و بر عورت که وضع حمل می کند از فرزند  
در خانه چهاردهم خون دارد و نیز صاحب پنج خانه است از دانه بکن صاحب خانه ششم است و از دانه عدد  
صاحب خانه دهم است و از دانه حرف صاحب خانه چهاردهم است و از دانه مزاج صاحب خانه  
سیزدهم و از دانه عناصر صاحب خانه پنجم است طول شش دارد و عرض پنج است پس این را در  
کردم غرض منی در چه حاصل شد که به پیمایش بکار برد

### در بیان انگیش بقاعده سکن

ماده است خاکی است و جنبی و گاهی و نجس است و بر بازگردیدن چیزها و دلالت دارد و لطافت  
انسانی بر اعظم و هندن و بر شاع کبار و از اهل صنایع و صواشینان و عوام اهل هند و مدینه و  
اهل زنگبار و اهل جبال بر غلامان و کینزان و صاحبان قدیم و پیران فرزت از حلیه بر مردم  
بزرگ دندان در کز بالا سطر بران و کوتاه پشت کو یک پاس که نصف اهل لعل از نصف اهل بود



اول شاه بر طاعت و آداب و نحو و نیز صاحب پنج خادم است اول از او به سکن صاحب خانه هفتم است  
 دوم اندام و حد و صاحب خانه هفتم است و سوم از او به معرفت صاحب خانه سوم است که حرف  
 چهارم و دار و چنگم از او به معرفت صاحب خانه هفتم است و پنجم از او به معرفت صاحب خانه  
 و ششم است اول هفت عدد است و در جاست پس این را ضرب کردم و من چهارده در چیده

بوریان بیاض بقاعده سکن

ما و به وسعت است و سه و آبی است و زبانی است و شللی است از طبقات الهی و دلیل کند بر  
 مردی لطیف و سفید تمام قد و تنگ و زوی آبر و پوسته خوش خلق یکسره خواه مردمان باطن بی سعادت  
 اما محروم و فقر و نیاز در سلامت و کار و دنیا و دین و شل و بود که چک و دمان بزرگ و سیاه چشم  
 سرخ و سفید فراتر سینه کشا و دندان باریک میان تمام گوشه شسته از دم خوش اندام خوش بهشت  
 شایع یا گو یک یا طفل که بروی خلل خوب داشته باشد یا بر جانی از اعضا نشانی داشته باشد  
 از اعطای قدرت بر نان و شاد و دلالت کند بر لوک نظر اهل دولی و اطفال و اطفال شیر خواره و  
 ناریه و دختران بکر و رسولان و بهمانان و دشت مانان و سفید با فان و خواص و ملاکان  
 و باغبان و عامه ساfran بجز و تن فروشان و زمان صالح و حج کرده که بدان موصوف و معروف باشند  
 و بر کاغذ گران از مواضع بر جوش و خانها بر لب دریا و غیره عمارات سفید و روشن از اطفال بر صبر  
 و وقار گلیست با و اکثر میل نکاح و طرب و جمیبت ملوک و اطفال موانست و ملاکت بمن شوی  
 و نیند پندیری و حلال روزی خوردن و دلیل بود از علوم بر حساب نیست آب و از علاج و امر امنی از عمر  
 نشانه و آنچه با ایشان مخصوص است و علم تریب اشجار و پویند آنها و علم آب بلری و دشمن قواعد غر  
 بحر و صلیح همتا به هم رسانیدن عفو و عود آوردن اخبار و مسکاتیب آنچه مناصب طبقات مذکور  
 بود از مصالح بر گلاب کشی و عرق کشی چیره سازی و گافری از مناصب بر ایات از خانه حکام و یا  
 حردن الهی بر پیشانی سفید و سفید با بر مرغ طوفانی و از یک چول طبع کاغذ از اوان بر سفید  
 از طعم آب خوش و شیر از عطرات و روی بر گلاب بر عرق نبات خوشبوی از مگولات بر شیره و مانند

## در بیان حمزه بقاعده سکن

نر است و گرم و بادوی و غریزی و حیوانی است دلالت بر گیته و جنگ میکند لطیقات انسانی  
 بر عظم امیر و سپاهیان و دزدان و راهزنان و قصا بان و حراخان و نقار چیان و میادان حیوانات  
 صحرانی مطلق از حلیه بر مردم کیل میان بالا بر بندگی مایل سرخ چهره بزرگ سر قوی بیک بلند آویز  
 گویو چشم دراز روی باریک لب خمیده کتف بلند گردن نشانی یار و دندان نقصانی و گریز  
 با قراض کرده باشد از اعضا دلیل است برگردن کوشش از اختلاف برده تیری و سپاکی دیر تری ظالم  
 و دینی و خوشنیت و داری و غیوری و قنولی و خود پسندی و فاسق از علوم بر علم سپاه گری و قاعد غوب  
 و علل جات آنچه مناسب و مع بآن بود از افعال بر غریزی و دنیه اسباب حرب از صنایع و حزنه آنچه  
 از طبقات فم باشد از مناصب بر متری طبقات مذکوره از مواضع بر یاد گیر بای بلند و مقام امر  
 و سپاهان از کوههای بی گیاه سرخ لب و از لون بر سرخ فزونی و جگر از علوم بر تلخ از روح  
 بر کشت خام و خون و غم از ناکولات بر جگر بند بر بیان گوشتند بیان و کتاب از اشجار بر شجره شقائق و  
 آنچه بدان مانند باشد پس سرخ بود چون عناب و کاکج و آکار بای سرخ و مانند آن از اشجار  
 ازین اشجار حاصل شود از اوزان مایل به غفقت از ملبوس بر نرمی از ساز با بر نقاره و کوس از اسباب  
 و اسباب ترس و عقیت و شجوف و سنگلهای بغایت سرخ کم قیمت از اجناس بلغار و لقم و مرمر و رنگ  
 لاکه و غازه و غیره از ملبوس چون کس و پشه از حیوانات بر خرس و شتران موی سرخ و اسپان  
 موی سرخ و اسپان کیت از از منته بر حال از اوقات بر هنگام نقاره نواختن عصر تا سحرگاه  
 از امراض بر فغان و آمدن خون از گلو و تب مضیق و شکن اعضا و سایر امراض  
 از آذوبه چون ستموینا و تلیله و سداب از بروج بر محل از کواکب بر مریخ از مشهور شود  
 از فصول بر اول ریح از اقالیم ستم و قبل اول پنج از ابلک ملک بر دشت قحان و خود و عریان  
 از بلاد معتبره خصوصاً بر شهر حاجی ترخان و بعضی از ملکان و اردیل و بعضی از شهرهای ترکستان  
 که در جانب غربی واقع است از اوضاع و اشیاء بر خرس و اشیاء از مثال آن بر غیر ملوک که برگردن می

اعمال بزرگان نیز آفتاب و ارواح آتش کار می‌نموده نماید و مثل نم بر خزان و زنگری و پیشانی و  
 نکر از الماس به پاره نذیبت و قیمتی از الوان بر نند و ناری و نذین از طوم بر نایت شیرین که نذک  
 تری پیدا شده باشد از جوبات گرم و خشک مثل جوز و فلفل از عطیات بر شک و در عفون کند و در  
 اینها و بجات اعلی از ناکولات بر برنج و زعفران مثل آن از اشجار ریخت است و در خون و در نیک از اشجار  
 ازین اشجار حاصل شود از اوزان بر خفت از طبوسات بر نیمی و لطافت از ساز با عمو از اجساد و حباب  
 بر طلا و نخل و با قوت و الماس و کبرای از با خاس بر کتا بهای مذهب و کمرهای مرصع و کون دانند آن  
 از طبع و نذیر دست نشانده سم خار و بازو امثال آنها از حیوانات غیر طائر بر بوز و گوزن و بزگرمی و شیرین  
 و اسپان از امراض بر سر سام و بر خان و نذر و سرد و ضیق و نفس و علت صغراوی امر آفرینی از آدویه  
 بر ترنایات فاروقی و بر در و دمای چشم مطفا کند از منتهی از اوقات بر سر گام جلوس شاه از فضول  
 بر اول صیفت از کاکب بر شمس از بروج بر سر از مشهور بر صغرا و اقالیم بر اول چهارم از مالک بر نیک  
 زمین از بلاد مشهوره خصوصاً بر خط و چین و کاشغور و آن تابع فیما به بعضی از شهرهای بر خشان که  
 معدن لعل نرایک است عموماً بر شهرهای کربای تخت باشد و بدار السلطنت مشهور گشته باشد از  
 خصوصیات اوضاع و اشراف بر بادشاهی بر سر تخت و بر شمس که بر سر محبوب در لعل و در بر شمعان  
 نفیس که شمع بر روشن کرده باشد و بر شیر که از دیر برست شیریان باشد و بر قرامی طلا و خان سلطان  
 و طرون علی و طعام این شکل در مقام جشن بسیار یاری میدهند در جردت بجای ششم حوت و او و تا ولد  
 نیز صاحب پنج خانه است اول از دانه یکن صاحب خانه دهم است دوم از دانه معد صاحب خانه ششم است سوم از  
 دانه حرف صاحب خانه ششم چهارم از دانه مزک صاحب خانه اول است پنجم از دانه عناص صاحب خانه  
 یازدهم است و طول شش درجه و عرض سه درجه و در پس از ضربت بر نذر در برست

در بیان نصرة الکمل بقاعده سکین

چاه است و سر و سر و تر و کالی و نهائی و نهائی است از طبقات انسانی برای حرمت هر فرد  
 و فقیدان مشربین و اهل علم و ادب و حرمت و ایمان بزرگ و سردار سلاطین و معدود و نخستان

آن اناشجار بر دست کا فر سفید از آنچه در آب زاید از آثار پیوسته خام شیرین تمام چون زرد الوسیب  
انگور و خربزه از آن مال لقیل از بلوس بر زمی از اجمال و دجابر بلور و لوقه پاک و مانند آن از آنجا  
بر کاغذ سفید و صدف و گوش های و ظروف چینی و تیخ و برت از میوه انات غیر طائر و میوه ان بزرگ و کوچک  
سفید و از طیور شاهین و بجرای و مرغ آبی از آنکه بر حال از امراض بر علت های با و دو اطلب  
و غیره از روح بر سلطان از کواکب برید از نشو و نما از حصول بر وسط ایشان انا قایم بر نفع از شکر  
از ممالک بر بخارا و استرآباد و اطراف حاجی ترخان و جیلان و خراسان و بعضی از حوالی عرب و گیلان  
بلاد مستبره خصوصاً بر شهرهای این ممالک مذکور انا و ضاع در ایشا شهنشاه کتب بر پشت دارد و در هر حرف  
صاحب خانه چهارم است که حرف واکل وادی دارد و نیز صاحب پنج خانه است اول از اداره سکن صاحب خانه  
نهم است دوم از اداره عد و صاحب خانه چهارم است سوم از اداره حر و نیز صاحب خانه چهارم است  
چهارم از اداره قزاق هم صاحب خانه چهارم است پنجم از اداره عتار صاحب خانه ششم است طول  
هفت دارد و عرض سه درجه دارد چون این را ضرب کردیم پس من لست و یک بر دو

### در بیان نصرة الخارج بقا عده سکن

نخستین است و ناری و صحنی و گرم و خشک است و سده است و مشرقی از طبقات انسانی بر سلاطین  
بزرگ و رئیس خیابان و زرگران و جرم بیان بزرگ از طبقات حلیه بر مردم بلند بیلا نموده و در دوز چهره و  
شبه چشم و بینی پوست بر زدی مال کشاده و بدن کشیده بینی و کویک سرگرم بریش فراخ سینه میان  
بلد یک سبز اندام بلند آوازه بر میست شیر نظر و در بین خردمند باشد که بیات و مناسب اعضا  
پس بر روی یا بر سینه یا خالی یا نشانی دارد از اعضا بر سینه و چشم راست از مواضع بر قصرهای رنگارنگ  
و طلائی و تخت و سمنباد شاه و شهر سظمه و قصر باد مقامهای روشن نشسته گاه لوکان و جای اردو  
نهی از اخلاق بر عدالت و اشجاعت و علو بهت و صناعی و زمین و ریاست و بزرگ و او منظوم داد و  
انتقام کشیدن در عایت اقوام و دهستان و نگار پادشاهت سابع است که در نخلیس جواهر خرمی و تزیین  
علامات عالی سلسله امور که ذکر غیر آن بانی مانند از علوم فراست و طریق سیاست و ذکر توارخ سلاطین و ستم

بهر آمده باشد یا بر مری که پای او بسته باشند یا در دام گرفتار شده باشد و بر شخص که لشب از چرخ صید  
 طیور میکند و بر آشیای بجهت آن میماند که چیزهای اندو بیرون می برند یا خود از دیرین می آیند از درجه  
 حرکت در پنج قسم فزائی ششمین و بالاتر از درجه صاحب پنجم خانه است اول از دانه سکن صاحب خانه یازدهم  
 است دوم از دانه عدد صاحب خانه دوازدهم است سوم از دانه هفت صاحب خانه پنجم است چهارم  
 از دانه خراج صاحب خانه چهاردهم است پنجم از دانه نهم صاحب خانه ششم است ششم از دانه  
 درجه دوازده و عرض هشتاد و پس از ضرب کردن شش در دوازده

در بیان علتی الخراج بقا عده سکن

شش زواری و شش فی و سندی و گرم و خشک است ولادت بر جای و نشسته و نفاق و کینه میکند  
 از طبقات انسانی بر سیاه و آن سرخ چهره و خوبان و جلالان و آنما که بیدین خواب اعتقاد دارند  
 باشند و قبیله ستر و اندر مطلق و ششمان و بر بنده زادگان و عامی آتش پرستان و مجوس آتش پرستان  
 و صید و گله لوان کلان و مرغ فروشان و گسان خوار ولی اعتبار و همه سلاح فروشان از صید و مرغ  
 بالا بلند و بزرگ پایی و کوچک سر و دی باریک اندام سیاه چهره و باریک رخ سیاه چشم کشاده  
 ابرو و خروگوش بسیار روی بد غایب و آن زخم رسیده با سیوه بناسقول از اعضا جرساق و پا  
 چپ از اخلاق بر جرم خوری و قسم و بربوستی و بی میانی و سبکی و نفاق و حسد و کینه و عصب  
 از عکوم بر علم خواب را تغییر گفتن و مراتب سنوی و افسونه های از افعال بلفروشن آتش و حرکات  
 ناطق که چون لواطمت و غریبه و خصوصیت و دزدی و استخاره کردن در رنج و تعب کشیدن  
 و خواندن افسونه های دگر و آن شمار گسوت و خنوت و خرابی و در محمولات باغات و عمارات  
 مزدوم آتش زدن و شجاعت انداختن و لقب یا بر حصار و قلاع و نهادن دغ و بدنام کردن  
 مردم را مقصد کردن و صاف اختیار کردن از صنایع آنچه ازین طبقات فتم شود از صاحب پریشانی  
 اصناف مذکوره از مواضع بر سازه که واکلی گنبد و طمانس بر مار و خراب و کار نیز با و بقیع و جایگز  
 خشک بسیار و ناپاک و خشک رودها و سوراخ سنگها و عمارات کشته و استوار تمام و عمارت کاه و استوار



اول طبقات انسانی براسیرتاد با قوت تر از انسان و سیاهی سلاح بند و محاسن و آنگاه که طبع آنها  
و کمال آن و ترک طبعیان و آموختن و طاعت و عبادت از اول و بعد از آن ترک سفید و ساقیان طبع  
حلیه بر دم گندم گون سبزی مائل کوچک سر و شمشاد چشم دیار چشم کدر سفیدی او اقل بود و آنگاه  
حوب نمایی و ملا با باریک اندام سفید کشاده که نصف عقل او در از تر بود از اعضا و دست چپ  
دو شش از اطفال بر توده شکر کی بجایان صفح دوستی و تبهری و بوقالی و ناراستی از علوم بدست  
قواعد طبعی و علاج عینی و حسنت جدید و قولاد از افعال بردلانی و تعلیم سولری و شکاری و چوگان  
و حرب و دیگر گوشتداری و اشتغال به دنیا و کثرت مصاحبت مجاز و اهل غنا و بدندان و قوت  
طبی و مراعات سبغ و دستور ترتیب جوارح و شغل و مانند آن و از مناصب سرداری و قمارخانه و  
معدن ملک و میر آفری و سفر جی شدن از ابله و مومهای بافیده و گوسفند از  
مواضع باز و گنگر چو نهامی آب و بر کو بهای بلند بر آب و درخت و مانند آن که مذکور شد و بهر جهت  
بر اشکال ناموزون و ناموزون و از انوار قهر و خاکستری از طعم و بهر جهت از زول و بحر گرم از انوار  
بر گوشت اسب و قتر و دروغ و شیر و نمک شور از آشمار بر درختان و دروغ و اسگرم این آشمار بر آنچه از زول  
و انگور و غیره و شکر و طعام می باشد مائل و طبعی از اطفال مائل شقیل و بهر جهت از سنان  
بر قناره و سرنانی و کرنا و گاو و دم و از اجساد و اعمار بر مرکبان سرخ و طلق و ریزه های لباس  
و شبیه شکسته از اجناس بر زهره حیوانات و کوسا و دروز و زنگار و بر چیز های معیوم  
از حیوانات غیر طایر بر گرس و شغال و سگ و گدازا سپین و زنگار و سگ و گدازا بحری  
و مکتوب بر نه طایر و مکتوب بر نه که سفیدش سرخ است و تها و از اطفال بر قتل و دود  
مخاض و عرق النساء و دروان و سرن آناه و بهر جهت مای خوش طعم مای خوش چون  
شریت لیمون و صندل و قهر صهای قهر و تها و از بهر جهت از اوقات بر وقت طاعت و عین  
از بهر جهت بر قهر سنان که بر قهر و تها و از بهر جهت از اوقات بر وقت طاعت و عین  
از بهر جهت بر قهر و تها و از بهر جهت از اوقات بر وقت طاعت و عین

آن بر باد های سموم و پر کوبای بسیار گرم و شورستان و آتشکده معبد آتش و مقام مجوسان و سوان  
 و بنور و خراب و گور و پشته گری و محل دام مرغ و کوه و خانه و پوش خانه و استوار آب های غلج و آبگین بر  
 و از بلک و آوان بر کوب و تیره و سر سار و طوم شور و طبع از رواج بر بوی سیر و یاز و شال و نهال  
 و کلمات مثل آتشها بر آنچه خشک شده و بد بوی آتشها بر آنچه ساجات تلخ بود از آوان و فستق و طوم  
 بر درستی از سار و بر سقار و طوف و زمین و طوفی که می نوازند از آتشها و آجل بر زرد لقه و منقوش و مدینه  
 سوخته و سنگهای در گورستان در یک روان آنا جناس بر آره و سوزن و درش بر پوست و شام  
 و موی و مثل آن از میراث خرمی که بی و سار و عکس و غیر ذلک از طوم و بر یک و چرخ و درخت سرد  
 و حاصل و مرغان آبی و شکری و عقاد و بوی ناله از من و شرک در میان ماضی و حال از اوقات بر  
 و بنگام سوا شدن مباد شاه و آندای حرب و گری با آراپ از امرض بر باد و عون و ریش های ناهور  
 و زخمها و مملک و سوتگی و قطع اعضا و از سومات ترب و شمع از بر و بر جدی از کواکب و بوی  
 که تعلق از مقامات زل دارد از فصول بر آوا و خریف از شور و بر جب از قالم بر آوا و اول سوزم از یک  
 بر روم و گورستان قریب از بلاد معتبره و صاب شهرهای این ممالک از او و ملک و شاه و بنگار  
 که بجزیر یا لوق در گردش باشد یا زبان از حلقش کشیده باشد و هنوز نمرده باشد یا غنچه که گل  
 و گردش باشد یا غنچه که با زن و پدر خود نزاع دارد و شیر و جگر که در غلاف بود و مثل روشن  
 و اگر گدس که در بیکر بود و در پی و دیوار بلند و مرغی که بران آتشها و دارد از درجه حروف در خط  
 حرف حا و قی دارد و نیز صاحب پنج خانه است اول از دانه سکن دوم از دانه عمد صاحب خانه  
 چهارم است سوزم از دانه حرف صاحب خانه ششم است چهارم از دانه مزج صاحب خانه  
 شانزدهم است پنجم از دانه عناصر صاحب خانه چهارم است طبع پنج درجه دارد و عرض چهار  
 درجه دارد پس بیست درجه شد زیرا که طول و عرض را ضرب نموده عن فصل حاصل نمایند

در بیان طریقی از اخذ بقاعده سکن

در بیان طریقی از اخذ بقاعده سکن

بند مکه مستقیم و بیانی و آبی و شمس سرد و تر و شمال است و لاکت به شورش صفت و ترش میگرد



پست برآب و گیاه نرم و دوگان عطار و ابریشم فروشی و امثال آن اتمیت بر دیوار گردید  
 علم که انوار بر خیمه که سبزه فی مائل بود بر آن بود و طوم بر شیرین از عطریات بر گلشای و ریاحین  
 و بوی آنها از حیوانات فراموش و ترنجبین و شکر از ناکولات بر بود و میهای لطیف و لذیذ آن تمام  
 گوشت و زرد آلود و انگور و اشجار اینوس و شقایق و زینب و مهر گیاه و بوستان افزون ساز با جنگ آوازه  
 بر فصل و بوی ساس بنده می و دوی آمینه دلد و از اجساد و از اجزای برس غیر معمول و مرجان سبز و یک  
 و سیاه و سنگ سیاه سرمد و مر و اید بیانه فیروزه و زمره و از اجناس بر قالب طاق بر ابریشم و  
 مغز آثار که شیرین بود و خلخال و جنات و تیز زین و گرز و گوپال از کیه و غیره طایر بر شران باد پیار  
 و بر غزال و بر قایه از کیه و بر چکا و ک و مرغان حلال نقش خوش خوان که مردم نگاه دارند از آن  
 بر حال از اوقات بر هنگام طاعت شام از امر امن بر در القیاس در شسته و کله با که بوی تن افتد  
 از کواکب بر زهره از بروج بر نور از مشهور سیع الاول از فصول بر وسط حضرت از نا قلم نصبت  
 آخر پنجم از ممالک بر سر و ان و آنچه بسیار آب بود از بلاد مستوره خصوصاً بمقد و شمر قند و کمال  
 و نژاد و روس و حصار شادمان از خصوصیات او منقطع و امشاه بر شخصی که علم و با طبع و با حیرت  
 و در یاد آید که بر چوگان و بادبان کشتی و طوق و علم استاده مقصور بود و با حیرت و دره و مستور  
 و چیزهای سر و شیده بود مثل قیر و آتش یا به کمال در خانه پیغمبر حروف نادر و نادر و در صاحب  
 خلوت است اول از دانه سکن صاحب خانه پیغمبر است چنانکه از دانه عدد صاحب خانه پیغمبر  
 است سوم از دانه حروف صاحب خانه پیغمبر است چهارم از دانه مزاج صاحب خانه پیغمبر  
 است پنجم از دانه عناصر صاحب خانه پیغمبر است طول پنج در سب و عرض نه در سه داره  
 چون این هر دو را ضرب کنند محض چهل و پنج در طول خواهد

در بیان اجماع بقا عده سکن

ماده و نژاد مستخرج ثابت است با دوی و غزل و حیوانی است ولادت بهرامت  
 و نیکو سینه از طبقات انسانی علما و فضلا و حکما و آریاب قلم و محاسبان و نقاشان و دستوران

او خلق و مشایخ بر کشتی با لنگر و قشقه های آب و تابیدن برت و آه آن پس کهر حرب بر سینه بندند و  
بر آتشهای تنور و شعله کبابی در آب نهاده و شعله که گوشت میزد و شدت آید آری می کند از ده  
حرف صاحب خانه دهم است که حرف پیا و صا و در و نیز صاحب پنجم خانه است اول از دانه سکن  
صاحب خانه سیزدهم است دوم از دانه عدد صاحب خانه پنجم است سوم از دانه حسره و  
صاحب خانه دهم است چهارم از دانه مزاج صاحب خانه یازدهم است پنجم از دانه خنجر صاحب خانه  
ششم است طول هشت درجه و در و عرض و در و عرض و طول را پیوسته مسدود مع چشمت

درجه حاصل گدب

### در بیان عقبت الداخل بقاعده سکن

پس ماده و سعد است و عولی و گرم تر است و ناری و حیوانی است و آلات او بر چیزهای استاده  
و طبقات انسانی بر عالم اهل غنا و مصنفان موسیقی و بر زنان صاحب جمال یعنی خادمان حبیل و خوش  
و جوان و مطبوع و خوش خلق اعیان و علم داران و چتر بانان و خواتین حکام و مصلحان و  
صالحان و شاعران از تجلیه مردم دله بالا سفید پوست سیاه چشم پیوسته آبرو گشاده چشمانی  
سیاه گوشه و باریک بیان کوچک دست و پاهای خرد و بینی و تنگ دمان و بزرگ گوش  
و دراز پشت و جوان خوش هیئت و خوش آواز و خوش صحبت که برسان با سه نشانی دارد از  
اعضا بر دهن و سوراخ بینی چپ و دسان با سه راست از اخلاص بر نازکی و بیجانی و خندان و بی  
و آسیندگی و محبت و مهرانی و تواضع بسیار بر کسی بحبت آنکه محبوب را با خصم دلد و طرب و  
و کسی از افعال بر عشرت و طرب و کم و زیست زن و لباس خواننده و نوازنده و کشتن  
تصانیف و سندن رشوت و انعامات و تزیین سازنا یاد گرفتن اشعار و اعمال نگاهداشتن  
و ضبط ریاضین و نواز کرد و خطاطی و مانند آن از صنایع باوا است از آنکه بسیار آید هم با میگویند  
از شایع بر کوهکهای بلند و عمارت که بر مبنای ساخته باشند تکلف بود و بر آمدن با قوت  
و زرد و مقامی که در مبله بر میارند و طرب خانه باید شاه که حقوق و حکم دارند و گوشه پاست

بر علت های متعدده و همچنین استفاده قوی از ادویه مطبوع مخلوط برهنه و غیره از مریض بخواهد  
 از کوکب بر عطا و از او منبر بر حال از اوقات بر بنگام کشادن در وانه و جلوس معلم بر سندان  
 تعلیم از فصول بر استراحت رسی از شور و ریخه از اقالیم بر بصمت شمالی ششم از ممالک بر آید  
 و یا جوج و با جوج و بعضی از جانب شمال و از بلا و منبر مخصوصا بر فغان برفت و گنج و شهر سندان  
 زمین کشمیر و خصوصیات اوصل و اشباع بر خطی که نوری باز و با خولستان محبت سید آمد و جمعی که  
 محشر است شمول اند بر و صفت درست که مرارید در و باشد و مری که چیزی در و باشد و بر دام  
 صید مرغان و آنرا اجتماع برای آن خوانند که نقطه نهاده جمع شدن دلیل تمام دارد و بر عقود  
 نکا جهاد اجتماع دلاست کند از هر حرف در خانه پانزدهم حرف سیم دارد و نیز صاحب  
 خانه است اول از دوازده سکن صاحب خانه پانزدهم است و دوم از دوازده عدد صاحب خانه  
 یازدهم است سوم از دوازده حرف صاحب خانه پانزدهم است چهارم از دوازده مزاج صاحب خانه  
 است پنجم از دوازده عناصر صاحب خانه سیزدهم طول شش درجه دارد و عرض درجه و ربع و چنان که در علم

در بیان طریق بقا عده سکن
<p>۱. ملوک و اعیان و بنای و سود است و شمال و این اب الا شکل است و عقل کل است از طبقات          انسانی بر ملک زلوگان و دولتیان بادشاه و رئیسان و خواص الناس و پیکان و جلوس و ان و کوکب          و نگه بانان طریق بر و بحر و مهابی گیران و جاسوسان و در کمان با فغان و آب و این از حلیه بدو          و راز بالا و بار یک اندام و بار یک آواز کوچک سرگرد و روی شمشاد چشم و گندم گون و سیب رخ          و چالاک و درختن و بر مینی و گوش علامتی داشته باشد از اعضا چه چشم چه و چار و گمان از اخلاق          بر فطانت و تمانه روی و تزلزل و در ثبات و تمن چینی و فراتر داری از افعال بر صورت و چنانچه          و علم ریل و طریق صید بحر و بر سفر بسیار و خواندن دعا و ماضی اسب جنت یا مان و طبلیدن و          تیر انداختن و ساختن علامات و بر تیر فروختن و تیر کشی کردن و آنچه مناسب از این صنایع بود          مناسب از طبقات مذکوره از البسه با نخ پیکان و پیراهن بپوشند و لباسهای گمان از اسباب بر</p>

محال و اهل برهه صاحب شود و آفتونگری و کتاب که بشیر مقدم دارند و در زبان خوانند و گویند  
 برای زمان و میانان و متران و علماء و سائر اهل ضرورتی که در کور سعه از حکیه مردم سید بالا  
 به بلندی مایل و سبز رنگ قرنخ پیشانی که در سر خوله بزرگ پیوسته ابد موسی سیاه کشیده ریش  
 پریشان خرد دندان و میان باریک کو چاک بینی و کیل ضعیف ترکیب و شیرین سخن بزرگ کلاه و  
 و موزون طبع که به پهلوی شکم نشانی دارد از اعصاب شکم بینی سده از افعال بر عرض جمع برده و سورا  
 و ظروف و سبزداری و حسن ملاقات و کم شمولی و بی تکلفی و حکمت و دوستی و ثبات در امور محاسن  
 غیر ذلک متعلق الطبع بود و طالب حکمت بود و علوم دقیقه و دوا و مشربت جنت مرغن و شوق  
 و عابا و طلسمات و تقسیم میراث و فیه کردن و تسخیر کواکب و روحانیان ملای علی کردن تعلیم طلب  
 فضل حکماء صحبت حکیمان و کاتبی عمل دیوان و جمع آنها آموختن بازی حیوانات فرمودن و کل  
 مشکلات و اصدات عجایب و تدابیر صائمه نمودن از علوم نجوم حکیمان و علم منطق و فلسفه و خواص  
 و اشیا و فراست حساب از صنایع عطاری و کمر دوزی و کما نگری و صحافی و کاتبی و رنگ دوشن  
 آوردن چیزهای از مناصب سرداری اهل صنایع مکرور از آلبسه بر آنچه نقش و بدان قیمتی بود  
 از مواضع بر کار و انسرای سمور با طلا و گت بخت و ما و مقام شهر مندان و زمانندان از بیست مرتب  
 و تساوی اجود بر آینه و او عطریات و در دایح بر عرق که مخلوط بود بر عنب و لادلی و شکازا کولات  
 بر شوری که آنچه با صاحب سوداوی المزاج را و دهند از غذای نیکو از آرد و پیرترین از شمار  
 بر مرکبات چون قشالو و زرد آلوانا شهاب بر دشت آنها که مذکور شد و آنچه که پیوند کرده باشد و نیست  
 از اجناس بر رنگ بایالی که الوان مختلف داشته باشد از آوزان بر مستدل و رقیل و نفست او  
 طبوسات بر فرسودگی و نرمی از ساز با بهر اهل از اجساد و احوال بر غوری و نشسته در جاجی و غیر  
 غیر معمول از اشیا ملی به صدق و مهرهای طول و جود و طول کشیده و بر جامه های دوخته و بر  
 صحن آب و حرکت و ریختن و طاقس خالی از حیوانات غیر طایر و شناس جانور که افعال و  
 بازی آموخته باشد از طایر و بهر و جنگ خاکی و هر حرکتی که او را حرکات بیاموزاند از او را

تصحیح این دایره چنان است که هر شکل بکمر بزند مثلاً نقطه آتش دو نقطه با دقت عدد و نقطه آب چهار عدد و نقطه خاک هشت عدد و بنظر صورت آب زو ج پس به ترتیب برون بکمر بست و یک شده چنانچه طریق بست و یک عدد دارد شانزده از این طرح کرده و بیست عدد ماند پس بجای نیم طریق را نهاد و همین طور هر شکل که عنصر خود و او دارد و شش حساب برون جمع نموده چند انداخته اند از نشان شانزده طریح نمایند و باقی آنچه که باشد از اول خانه رمل تقسیم سازند بهر جا که عددش منتهی شود همان خانه ممکن شکل است از دایره که برون و چون عدد جمع شده شکل لاکن طرح نباشد آنرا بنحویط تقسیم کنند و هر جا که عدد منتهی شود آنخانه را سکنی شکل بدانند و دیگر آنکه بنحویط این دایره قبضه را داخل است که در خانه پانزدهم سکن دارد و جماعت که عنصر خود بیست ندارد عددش بیست ندارد پس آنرا بجای نشانند یعنی را بطریق معلوم نموده

عدد برون بدین طریق شود	طریح یک است و دانی خود گو	آتش دو با دقت آمد	آب چار است و خاک شصت آمد
عدد طریح ازین طریق گرفت	سکن برون مناره شکست	آنچه از شانزده مرید آمد	شانزده طرح کرده اند آمد
باقی اعداد اسفند اند از ان	شکل آنخانه را بقدر سکن	عددش را بگویم اکنون است	این سخن صاف گفته ام بی پروا
عدد در خانه آن که می باید	ضرب فی نفسه بکن شاید	خانه مقدار بر فراز کم کن	نصف اصلی شود و دین چنین
فی المثل گویند که دانی را	عدد خانه سوم توانی محاسب	سه و شصت بر یک کنده شود	سه بر آن فرودده بشود
نصف شش که بکن در خانه	ازین عدد اصلی است پس اند	این عدد شکل را بدین	بعد از ان طریح این بگردان
سیومی خانه شش عدد داد	این عمل پیش گیر ای محاسب	سومین شکل دوم چه عدد	کم بکن یک عدد که پنج شود
در چهارم بنویس چه عدد	یک بلا فرما که هفت عدد	شکل از سکن که پیش بعد	خانه مقدار بر فراز که شود
گریه پس رفت از سکن سکا	خانه مقدار کم کنند اصل	تا شود اصل غیر اصل عدد	حاصلت بیست و یک بر خود

پس بعین طریق حیل اعداد و عشرات بحساب یکدیگر معلوم نمایند و همین طور با هیات و الواف در یافت نمایند و بنا بر تقسیم دایره اعداد مذکوره نوشته میشوند است

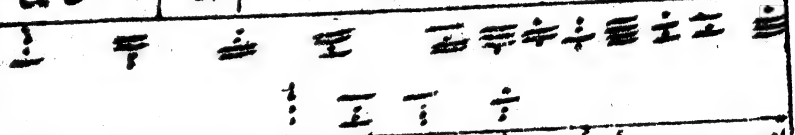
ا	ب	دایره اعداد			
		ح	د	ز	ح



ظ	ح	ن	ز	ع	ث	ش	خ
---	---	---	---	---	---	---	---

باب دوم در بیان دایره سکن و طریق احکام او

بدانکه اُستادان این گرامی فن دانند سکن را میگویند که از همه دایره های دایره معتبر تر است و سکن این سبب خوانند که سکن اهل اشکال را سکن دانند و سبب عالم بر این حکم نمایند و آن این است



و صیغ این دایره چنانست که یکسان شکل مشتری سید اکبر قاضی فلک است و نیز مرتب آتش دایره پس بخانه اول دادند و قبض الداخل شکل آفتاب و نیز نقطه باد بخانه بادوی بقوت تمام دارد پس این را بخانه دوم که متعلق ببال و معاش است نهادند و قبض الخاق که مشوب بهل است و در این متعلق شمس است پس چون بخانه اول که مشتری باشد چون آفتاب شمار کی شمس بهم باشد یعنی مشتری متعلق شمس پس خایه شمس خایه برادران باشد قبض الخاق را به خایه شمس نهادند و جماعت کلام الاشکال است و خایه چهارم که مشوب به پد و عمر است جماعت را بخانه چهارم نهادند و چون در هر شکل را در هر خایه مقرون نمودند و از این جهت از منوبات خانه در احکام این دایره موافقت کنند و آنچه که منوبات اشکال در باب اول گفته شد نیز پس از هر خایه نگاه کرده از مشوبات شکل گویند و شکل اگر کسی پرسد که از من کی حاصل خواهد شد از دایره عدد حکم نمایند و قوت اشکال این و بهبوط و بال اشکال الهامی ملاطفت نموده حکم نماید اگر اشکال مشتری خود باشد قوت تمام دارد و اگر بهبوط و بال دارد قوت ندارد و چون این مقدمه بر اندازند کلیات نرم دل است اگر بهر جایگاهش رود و بهبوط انجامد آنجا که سکن است کفایه مسطور بدست نرود و هرگز باو خاطر دیگران نالایق باشد لهذا در همین جا نوشته میشود که از قاعده سکن بیان حکم نمایند تا آنست

در بیان مزاج در چه روز با بطور نظم

ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع
دائرة عدد و عشرات							
ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ط
ص	ی	ک	ل	م	ن	س	ع
دائرة عدد المات							
ش	ر	ش	ش	ش	ش	ش	ص
ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ع
دائرة عدد اعداد الالوت							
ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش
ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع
دائرة عدد و عشرات الالوت							
ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش
ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش
دائرة عدد و اعداد الالوت							
ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش
ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش



در بیان برج که نسبت بشکلهما دارند اگر چه در هر شکل بیان کرده شده  
اما یادداشتن آن یک جایز و جایز نیست

نمونه باشد از اصل عقرب بود از آنکه فر	نسبت از بهرام دارد که باشد نیک و بد
قوس از کیمیا و نصرت و طالع از جوتان	مشتی شد مالکش این طوطی نیک و بد
نور شد از عتبه و اخل قرح از نیران بدید	زهره میدارد نشاط و خرمی در وسه مزید
جدی از انکس غقبه در دلو گیر و مقام	زحل میدارد از آن نسبت بهنجیت تمام
اجتماع هم شد جزو او جماعت است بلند	این دو شکل مترج نسبت عطارد آمده
هم بیاض و هم طریق این هر دو از هر طریقی	نسبتش در ماه باشد از تر قیماست نور
نصرت الخاف فیض الداخل شکست از آمد	اقتضا است هم خدا و بعضی زخضر تنهاست خود
قبض حاصل در دلو از راس میدارد و ظهور	عتبه الخاف در جدی از زنب میدارد سر
این دو شکست را منزه از برج حلیت البزین	شوق گداری بخوان و یاد گیرش با تیر

پس بهین طور به منوبات اشکال ملاحظه نموده و آنچه که در باب اول شرح رفته از آن غافل  
و حکم کند اگر شکل ضعیف غلبه کند حکم بر عدم حصول مطلب است و اگر اشکال قوی بوند دلیل  
بر حصول امر است و منوبات اشکال در همه حال یکایمی آیند و از نشان احوال با گویند

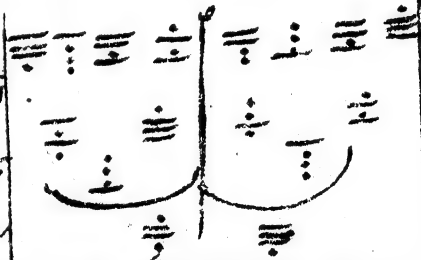
باب سوم در بیان دایره ابرج و احکام او گفتن باین طریق  
بنا کن این دایره را دایره اوم و ثنائی ابرج میگویند و بنام این دایره بر حکم نمودن اشکال  
و صاحب سر خاب و محقق شجره و مژده بر این دایره عمل نمایند و آن دایره اوم و ثنائی ابرج است

$\frac{1}{2}$	$\frac{1}{3}$	$\frac{1}{4}$	$\frac{1}{5}$	$\frac{1}{6}$	$\frac{1}{7}$	$\frac{1}{8}$	$\frac{1}{9}$	$\frac{1}{10}$
$\frac{1}{11}$	$\frac{1}{12}$	$\frac{1}{13}$	$\frac{1}{14}$	$\frac{1}{15}$	$\frac{1}{16}$	$\frac{1}{17}$	$\frac{1}{18}$	$\frac{1}{19}$
$\frac{1}{20}$	$\frac{1}{21}$	$\frac{1}{22}$	$\frac{1}{23}$	$\frac{1}{24}$	$\frac{1}{25}$	$\frac{1}{26}$	$\frac{1}{27}$	$\frac{1}{28}$
$\frac{1}{29}$	$\frac{1}{30}$	$\frac{1}{31}$	$\frac{1}{32}$	$\frac{1}{33}$	$\frac{1}{34}$	$\frac{1}{35}$	$\frac{1}{36}$	$\frac{1}{37}$

و تصحیح این دایره چنانست که اعداد و فط ابرج را شمار کنند به غیرت  
پس بدو اب حاکم

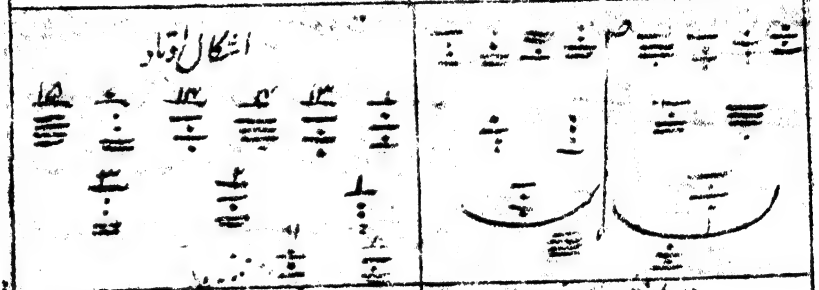


آبی انداختن دشمنی آب دارد و اگر نقطه آتش بخانه خاک یعنی چهارم و هشتم و دوازدهم و شانزدهم  
 رسد حکم بدرجه اوسط دارد زیرا که آتش و خاک به درجه دشمنی مساوی اند که آتش را چون در میان خاک  
 پنهان نمایند آتش زنده ماند و خاک را گرم کند و خاک را هم قریب کر خورشید بود اما چون آتش خاک را  
 گرم ساخت دشمنی نمود زیرا که حالت او را تغییر نمود و در اصل آتش هم از پنهان شدن چنانکه فتوری بود  
 یا فتنه پس دشمنی بدرجه اوسط شد و همین طور از عنصر خیال نمایند که اگر عنصر بخانه خورشید و بخانه  
 مطلوب خورشید رفته قوت دارد و اگر بخانه دشمن آمده قوت ندارد و بدست و بدرجه مساوی  
 حکم بر مساوی کنند و چون این همه باد را که رسید طریق احکام اندامه اربع بدینسان است  
 که چون رمل برای حاجتی بزنند پس نگاه کنند بخانه میزان که خانه یازدهم است و اما بخانه نقطه  
 از آتش و باد و آب و خاک که شکل داشته باشد آنرا بداند و بگوید حال سوال سائل از این  
 از نقطه رفته منتهی شود و آنجا هر شکل که باشد به بیند که قوی است یا ضعیف و اندازه اربع مالک  
 که نام خانه است پس از هر خانه که مالک باشد منسوب است آنجا که نقطه منتهی منسوب است  
 آنجا نگاه کند و حکم نماید و نیز به بیند که مطلوب این شکل کجا نشسته و آنجا قوی است یا ضعیف  
 و چند جا مکرر شده پس هر قواعد مضبوط کرده حکم نماید و برین قاعده مثال بیان کنیم شد اما رمل ندیم  
 اینست پس نقطه آتش عقده وادارد در میزان  
 آنرا دو ایندم بخانه چهاردهم رسید و از آنجا که  
 بخانه یازدهم رسید و از آنجا که بخانه بیستم رسید  
 رسید و همین جا منتهی شد و آنجا قبض انجام  
 از دوازده اربع بسکن خورشید گفتم و ال از جهت فرزند است و چون قبض انجام  
 آتش و آب دارد و خانه آتش به علو در رفعت و خروج است و خانه آب نیز خروج است و  
 مکرر قبض انجام بخانه ششم است و مالک این خانه عقده در میزان است پس گفتم فرزند تو در  
 سفر رفته و آنجا رحمت پاکشیده زیرا که نقطه آب قبض انجام در خانه ششم و ششم که خانه ششم است





شکل توله کند و اشکال متوله را اتمات رسنه نایچه دیگر نام کند و در میزان آن زانچه ایچ نقطه  
باشند آنرا بداند نقطه هر جا که منتهی شود حکم از آنجا نماند و زانچه که منتهی نشسته است نیست



ترکیب احکام گفتن نایچه

پس درین نایچه انقلاب شده میزان الریل در  
پانزدهم نصفه الحارج شد نقطه آتش او از میزان  
برداشتیم بخانه سیزدهم رسید و از آنجا بخانه نهم  
بنقی پیوسته و از آنجا در طلع به طریق آمده و

همونجا منتهی گشت پس دانستم که سوال از طالع سائل بود و در منتهی ذکر سیر نقطه که ده اجماع  
احوال این هم باید که نگاه دارنیم چاکر نقطه بود حکم کنند

### باب چهارم در بیان دایره نوزده واحکام او گفتن باین طریق

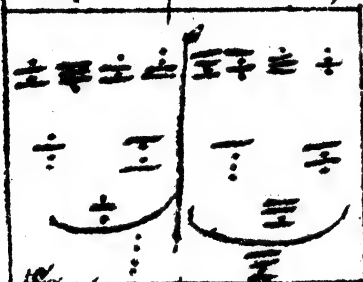
بدانکه کیفیت تصحیح این دایره و شرح اعداد گفتن در باب اول ذکر رفته که از آنجا نقطه بزمین

این دایره است فاما طریق احکام آن نیست که اگر کسی سوال کند که از شخصی جنبه طلبیده ام  
هر کس خواهد داد پس باین نیست چون من نمائیم نظر کن در زانچه که موافق تسکین بزدج کاشته  
و از آنجا چه عدد دارد هر چاکر آن شکل عدد داشته حکم نماید که در عرصه اینقدر سوزان شخص  
ترا خواهد داد و به میند که آن شکل که در قوت عدد داشته است سداست یا نخوست و اگر  
اگر سداست حکم کند که آن شخص ترا خواهد داد و اگر نخوست است بگوید که در عرصه اینقدر  
هر چاکر شخص که عدد دادلی کرده است ترا جواب خواهد داد و چیرب حصول خواهد شد

دلیل بریدی در محنت دارد و از نزد او شان خبر رسیده باشد که نقطه آتش از زیر آن آتش سیمینه بخارج  
 و چهارم رسیده و این شکل مالک خانه هفتم است و خانه هفتم منسوب بنائب است و یکادیر هفتم  
 نشسته که شکل خانه چهارم است و نقطه باید و خاک آّب و اوارد و نقطه آب از اینجا بخانه هشتم رفته که  
 خانه رنج است و از اینجا بخانه نهم که خانه خیر است و از اینجا بخانه دهم که خانه سالم است و از اینجا بخانه  
 سیزدهم که خانه حرکت است و از اینجا بخانه دهم که خانه خبر رسیدن و بعد دوم غائب متعلق است رسیده  
 پس چون این همه منوبات را جمع نمودم گفتم که فرزند غائب در رنج بود و از او شان بخانه تو خبر رسیده  
 و خبر نیز رنج آورده بود زیرا که نقطه آب بخانه رنج و بخانه باد که خانه دشمن است رسیده و از این خبر  
 مرگ فرزند در سفر ترا برسد و این حکم از نقطه خاک عقده گفتم که چون از سیزدهم رانندیم خانه چهارم  
 مراتب خاک بسته دارد پس از اینجا باد گشت کرده بخانه شانزدهم که انگیس پیوسته و اینجا نه غایت  
 امور است و از اینجا به سیزدهم به عقیده الداخل آمده که خانه آئیده است و از اینجا در دهم  
 بخرج پیوسته که متعلق به خبر است و از اینجا بخانه چهارم به نصره الداخل که بمر تلک دارم  
 شده که عمر منتهی دارد و وسائل را خبر انتهایی عمر فرزند رسد و نیز اجتماع بخانه نصره الداخل شکل منسوب  
 به خدا و کتبت نشسته و در خانه او میاض و مکرار میاض بخانه دهم که خانه رسیدن خبر است نشسته  
 و نقطه آب بخانه رنج و بخانه دشمن است یقین که خبر مرگ رسد و نقطه خاک چون او انگیس  
 پیوسته بود و انگیس بخانه هشتم که خانه مرگ است وجود بسته این هم دلیل مرگ باشد  
 پس همین طور از این دایره حکم گشته اینقدر بر این تقسیم طالب را پس بود و اگر میل زنی و زنان  
 بلکه از طریق و جماعت بود که از انقلاب کنی در آنچه دیگر بخانی و بران حکم کنی چرا که در میزان  
 جماعت نشسته فقط ندارد پس سیر فقط مسدود شده از پیوست حکم انقلاب کردن است فقط  
 طریق را هم معتبر ندارند چرا که اصل اشکال چون است از سیر تعاقب ندارد و طریق انقلاب بخانه  
 این است که شکل اول را با خانه سیزدهم هر شکل که باشد ضرب کرده شکل تواند کن و شکل خانه  
 چهارم را با شکل خانه چهارم ضرب کرده شکل بیرون آن شکل خانه هفتم را با سیزدهم را با سیزدهم



دیز نگاه کند که شکلی که بقوت عدد موافق تسکین بزود نشسته است ساکن کدام خانه است و آنجا  
 بقاعده سکن رود و بیند که کدام شکل نشسته و آن شکل کدام خانه دارد هر جا که شکل را می بیند آنجا نگاه  
 هم نگاه کند و منوبات آن شکل و منوبات آنجا نه هر یک را جمع نموده حکم کند مثلاً ما برای شش



را می کشیدم بدین اشکال اتفاق افتاد مثلاً ناچار  
 درین زانچه اول ضریح در ضریح نشسته و این شکل از غده  
 بزود در اول سکن دارد و یک عدد و چون شکل بعد  
 منقلب است و منسوب به فرزند و مستوف و غیره

گفتم که از یک روز که گذشت است مترو دستی جفت خبر فرزند و چون فرزند کرد در خانه چهارم  
 شده و مالک آنجا نه از دانه بزود قبض انماج است و او در خانه ششم رفته خانه ششم ظلم  
 بیای است گفتم خبر آن از بیاری فرزند باشد و چون قبض انماج در ششم کرد شده که خانه  
 خوف است و آنجا انکس سکن دارد و از قاعده بزود و انکس سی و شش عدد دارد و او در خانه  
 ششم که خانه سکن حمره است نشسته و نیز قبض انماج شکل حرکت است پس گفتم فرزند تو از زود  
 تو در سفر رفته و از تو غائب است از عرصه سی و شش روز و از خبر نرسیده و در خانه بیاری او  
 رسیده باشد ازین جفت مترو دستی و چون بمان در خانه و دهم سکن خود از قاعده بزود  
 گشت و آنجا نه عدد دارد و گفتم در عرصه سه روز اراده داری که ما هم نزد فرزند خویش بروم  
 و چون بیاض بخانه خویش از قاعده بزود در چهارم نشسته گفتم در عرصه ده روز رفتن تو از خانه  
 خویش خود چون بیاض کرد در خانه نزدیم کرد شده و مالک آنجا نه از قاعده نهم در قبض الداخل  
 است او در خانه ششم نشسته که خانه سفر است از غمت رفتن سائل دارد و روز شود و چون از خانه  
 بقاعده بزود در بیاز دهم نشسته شصت و شش عدد دارد و گفتم در عرصه ده ماه و شش روز  
 فرزند تو را خواهد یافت پس بمن طریق ازین را نچه حکم نمایند و ازین دانه عذر کنند تا احکام  
 عدد را است آید و اگر خواهم ازین را نچه حکم دیگر هم کنم تا ما طالب را پس بود

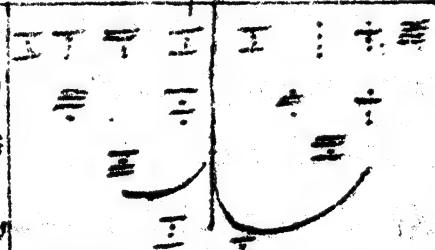


و باد و نسوب بال است پس گفتیم که جهت انضمام جمع کردن مال متروک و غلبه سستی و کار و مال سستی زیرا که  
اجتماع بخانه کار که خانه دوم است مگر شده پس بهین طریق ازین دلاره حکم کنند و اکثر شتادان این دلاره  
را از ضرب اشکال درست نموده اند و آن قاعده نیست که اول نقطه آتش و دوم نقطه باد و سوم نقطه  
آب و چهارم نقطه خاک این را اتمات نمودند یعنی لیان  $\equiv$  آتش  $\equiv$  باد و بیاض  $\equiv$  آب و سیاه  $\equiv$  خاک پس  
حاکم پس این اشکال را چون باطریق که شکل اصلی است و از عالم الوهیت بوجود آمده است  
ضرب کنند شکل نبات متولد گردد یعنی چون  $\equiv$  را با  $\equiv$  ضرب کنند عقیده الداخل برے آید و چون طریق  
را با  $\equiv$  ضرب کنند لقی برے آید و چون طریق با  $\equiv$  بیاض ضرب کنند فرعی آید و چون طریق  
را با  $\equiv$  سیاه ضرب کنند عقیده الخارج برے آید و بعد از نبات متولدات ازدو نقطه ساخته شد که چون  
طریق را با قبض الخارج ضرب کنند قبض الداخل برے آید قبض الخارج را متولدات کردند قبض الداخل را  
زوائد و چون اجتماع را با طریق ضرب کردند عقیده برے آید و چون نفرة الداخل را با طریق ضرب  
کنند نفرة الخارج برمی آید پس چهارده اشکال شدند و شکل با نوزدهم تا از طریق با طریق ضرب  
کنند جماعت برے آید پس طریق بحساب متولدات بخانه دوازدهم رسید جماعت بحساب زوائد  
بخانه شانزدهم رسید به نهم درست گردید اما مقدم بر این عناصر طریق گشت و صورت آن اینست

اتمات	ضرب اتمات با طریق و شکل متولدات
$\equiv \equiv \equiv \equiv \equiv$	$\equiv \equiv \equiv \equiv \equiv$
بلین متولدات ازدو نقطه	$\equiv \equiv \equiv \equiv \equiv$
$\equiv \equiv \equiv \equiv \equiv$	$\equiv \equiv \equiv \equiv \equiv$
این چهار طریق ضرب شدند متولدات اند	$\equiv \equiv \equiv \equiv \equiv$
$\equiv \equiv \equiv \equiv \equiv$	$\equiv \equiv \equiv \equiv \equiv$
این چهار زوائد اند	$\equiv \equiv \equiv \equiv \equiv$

پس صورت زانچ این حاصل گردید و ناما  
لیکن تدوین دلاره از عناصر از به حکم  
نموده تا احکام است آید و در خانه کتاب طریق مشهور در سکن فک کرد و بعد از این نقل به خاصیت است

برداشتن یکی آب و دیگر آتش و بر طریق افروخته و بر طریق قبض الداخل شده و جماعت قبض الداخل کرده  
پس قبض الداخل را بخانه سوم آتش که سیم باشد نمادند و قبض الداخل را بخانه سیزدهم که آتش چهارم  
باشد نمادند و نقطه آب شریک با و کرده از جماعت برداشته و بر طریق نمادند و بر طریق عقده شده  
جماعت اجتماع گردید پس اجتماع را بخانه دهم که متعلق با دهم است نمادند و عقده را بخانه چهارم که  
نشان دهنده که با دهم است و نقطه آب با نقطه خاک شریک کرده از جماعت برداشته و بر طریق نمادند  
بر طریق نصرة النصارى گردید و جماعت نصرة الداخل شد پس نصرة الداخل را بخانه یازدهم که آب  
باشد و قرار کردند و نصرة النصارى را بخانه شانزدهم که آب چهارم است پس باقی ماند طریق جماعت جماعت  
را بخانه شانزدهم که بنیاد و پنج اشکال است بر عاقبت الما قبل و اینجا خانه که شانزدهم خاک  
چهارم است نمادند و طریق را دوازدهم که نیز عاقبت رمل است چرا که سیر رمل از دوازده خانه است پس  
همانجا قرار کردند نیست کیفیت اصل رمل و من از نیت برین دوازده اعتقاد داریم و طریق احکام است  
که چون بر کسی رمل بزنی نگاه کن در خانه سوال که کدام شکل نشسته تا آن شکل ازین دایره گجا  
سکونت دارد اگر آن شکل بحساب این دایره آتشی است پس بیند که آتش اول است یا دوم  
یا سوم یا چهارم و از مرکز خود بجهت خانه آمده و بخانه متعلق و مطلوب خویش آمده یا بخانه غیره  
اگر مطلوب خویش آمده است قوت دارد و اگر مرکز غیر آمده قوت ندارد و او سائل بر نه آید و  
مگر از شکل را نگاه کن و حکم نماید مثلاً من پرسیدم شخصی رمل کشیدم بدین صورت چون جماعت  
در خانه سائل نشسته و این شکل بنیاد اشکال  
است اما مرتب خاک چهارم دارد یعنی  
شکل خانه شانزدهم است از دایره اصلی  
و مرکز آتشی آمده و غنم عکسین هستی در آن خانه کار  
خویش که چگونه خود بد شد و چون بخانه جماعت اجتماع نشسته که شکل خانه دهم است و با دهم است  
و در خانه او عقده نشسته که با دهم است و با شد و ملک خانه چهارم است و با چهارم است و با اول است



ثبت نفس حسره هم جماعت	نیارد هر دو را اندر حکایت
طریق احکام داخل و خارج و ثابت	
<p>اگر از اشکال داخل همه کار است اگر شد نفس داخل آشکار است که خواهی گر خواهی آورد پیش اگر از اشکال خلع سبب آید اگر شد نفس خلع بے توان گفت اگر از اشکال منقلب است سدی که دما شد من با اختیار است اگر منقلب نفس آید پدیدار اگر از اشکال ثابت سبب کار است اگر شد نفس ثابت شکل مالوت</p>	<p>همان آوردنش با اختیار است در آوردن همان بے اختیار است اگر نه برد همین کار است در پیش رو و با اختیار این بے نسیب بیم بے اختیارش بخت و بخت برین گونه در ایام بسیار است در آن کار که در خانه شمار است شود بے اختیار آمد شد انکار توقف کردنش با اختیار است شود بے اختیار آن کار موقوف</p>
در بیان احکام خانها خانه اول	
<p>نظم دستا که حکم خانه سوال از نفس گر باشد بدانی چون شکل سبب شد نیکو است بر گو نشان نفس حال نفس بدوان چون شکل خارج است اکنون شماری اگر ثابت بود بر سال ماند اگر منقلب باشد بر زمانش اگر داخل بود خواهان نیز است</p>	<p>کردند احوال زمانه از اول خانه این را زش بگویند دلیل تند است هست نیکو همین معنی است ای یارم تو بر خان دلیل آمد شد بسیار است بدان گونه که باشد آن نماند شود گونه بگو نه کار جاننش که از پیشش بود در این نیست</p>

خاتمه شد بمذخر خاصیت اشکال و احوال خانها و حال سعد و خمس و داخل و خارج و ثابت و منقلب و غیره

سپاس و حمد بی پایان بران ذات میان هر چه پیدایش اوست نمایش از قیاس و عقل بیرون کون از عمل رمل بیانی شکله را طریق چارمیش است چو داخل خارج و ثابت و منقلب از داخل آمدن را می نماید چو ثابت نیارد و نزد دشمنانند	که اول اوست آخر اوست از اثبات تباتی که نه و حیوانی هم اوست نباید گفت الا پاک بی چون که زود دانسته را باشد نشانی که آثار و اعظام به خویش است ببین چار اندرون از جان و از قلب ز خارج با دلیل رفتن آید و منقلب آورد بسبب نگارند
---	---

در بیان اشکال داخل

شکله سعد داخل این شکل است عقبه الداخلش سوم سعد است	قبض داخل و نصرت الداخل اصل است ز داخل خمس انگیشت پیدا است
---	--

در بیان اشکال خارج

ز خارج سعد و شکل مانند میدان ز خارج خمس و شکل اندک بشمار	چو لیحان نصرت الخارج چنین خوان قبض خارج عقبه خارج بدان احوال
---	---

در بیان اشکال منقلب

ز شکل منقلب و سعد دانند ز خمس منقلب عقله نفقه نمید	طریق و فرج را دایم بخوانند شمارند شش کجاست راست جمیع
---	---

در بیان اشکال ثابت

کتابت سعد و شکل است ز بیان	بیاض و اجتمع را صاف تر دان
----------------------------	----------------------------

زخمس افت ز سده اختیار هست	زخمس العتیه هم بے اختیار است
سوال از حرکت نزدیک هست آن	سوم خدیج بگور نشن شود دان
چو داخل ثابت آید در ستوم جا	بگور نشن نگردد هست پید ا
چون منقلب است رفته باز آید	بکارش انقلاب از ساز آید
چو باشد در حرکت راحت آید	زخمس از نامادی حرف کونا است

## در بیان حکم خانه چهارم

سوال از عاقبت از مقام است	ز چارم خانه گفتن سود تمام است
اگر آن مشکل داخل سود باشد	نیگونی عاقبت زار شود باشد
و داخل غس عکس او نمودار	شود حاصل که گردی عاقبت خود
چو خدیج هست نقاش از مقام است	ز سده از اختیار دفع تمام است
چون خس آید از و بے اختیار است	که نتوان ماند آنجا آشکار است
چون منقلب است هر لحظه و اگر گون	مقام و عاقبت بیخه بگو چون
که بیخه آمد و شد نان مقام است	و یا از عاقبت نقصان تمام است
چون ثابت سود شد حال مقامش	و یا از عاقبت شد دفع تا مش
چون مشکل غس در چارم بسیار	مقام و عاقبت بد گفته شاید

## در بیان حکم خانه پنجم

سوالش گرز فرزند است و محبوب	بجو از پنجمین با طبع مرغوب
بهر دو گر سود داخل بر حش دوست	ز خارج سود راحت نیست از دوست
ز منقلب است هریاعت و اگر کار	نداحت هم ز رنج زو نمودار
ز ثابت سید به راحت فاسا تا	مگر اندک کند این راز پید

## در بیان حکم خانه ششم

نخس از نامرادے کاروبار است بگیر این را در آئین اعتبار است	رسم آسانی و ہم اختیار است کار او ہم از بے اعتبار است
--	---

در بیان حکم خانہ دوم

سوال از مال گر باشد پیرینہ چو داخل شد شکل آید در آنجا چو خارج شد شکل از دست برود بزد داخل نخس مال آید پشش از خارج نخس شد تفسیر این مال اگر ثابت بود مالش بر انسان اگر متقلب ہر ساعت بہ گونہ چو باشد آسانی بگوئی چو شکل سد در دوم بیاید شود حاصل مرعوش نیک دانی	ابدوم خانہ انگشاش گزینہ بہ آسانی شود آن مال پیدا ولیک از اختیارے خرج بشود بہ شوری ہمین تفسیر گفتش رود بی اختیار از دست آن مال بمانہ نہ شود انسون بہ نقصان شود مالش ز حال شد نمونہ چو آید نخس دشوارے بگوئی فلن ہرچہ دازد نیک یا بد خلاف آن شود از نخس خزانے
---	---

در بیان حکم خانہ سوم

سوال از ارادہ ہنشین است رسم خانہ تفسیرش چنین ہوا و اگر از ہنشین و از اتسبا ہم اگر خارج بود راحت بسیار چو متقلب است ہر ساعت دگرگون چو ثابت شد بہ زحمت ہم نہ راحت بہ سوم خانہ خلع شکل گر بہت	دیالز حرکت اوراد ہنشین است اگر سہاست راحت بہت زانوال رسم راحت بکا بہ غصہ و غم ز داخل یافتن را رونہ تا بد گئے زحمت گئے راحت و شوخ چنین باشد کہ دانے از نفاحت بگو این مدعا ہستہ در بہت
--	--

<p>پنجم شکل خسار گرسختی که با کش نیست از غوغی که دارد اگر داخل بود باشد خطر پاک اگر ثابت بود تا دیرگاه اگر سه است آن نیک است انجام چو حشره خانه پنجم گزیند فصوصاً مال غائب را بشاید سوال از خواستن زن که بود یار که آن زن در زده باشد بیتی دان خیانت پیشگی بسیار دارد</p>	<p>چهارم شکل خسار گرسختی که با کش نیست از غوغی که دارد اگر داخل بود باشد خطر پاک اگر ثابت بود تا دیرگاه اگر سه است آن نیک است انجام چو حشره خانه پنجم گزیند فصوصاً مال غائب را بشاید سوال از خواستن زن که بود یار که آن زن در زده باشد بیتی دان خیانت پیشگی بسیار دارد</p>
---	--

در بیان حکم خانه پنجم

<p>سوال از سفر کردن که بود دوست اگر خمس است به باشد سه انجام اگر خلج بود سفر مش بود خوب اگر ثابت بود بیشک به آن چو منقلب است دودله باشد اینجا سوال از مومن علم است که پیش اگر سه است آسانی گزیند چو منقلب است هر ساعت که حال از آن من بخت آموزد بد آن چو خارج علم نیا موند چنان دان</p>	<p>سوم خانه شکل سه نیکوست از بی فالت این مقصود انجام اگر داخل بود دشوار مملو گرفته خالطش باشد بخوان ز سه ش نیک پیش تا بخوان بیا موز و نواخل هم میندیش و اگر خمس است دشوار پذیرد بیا موز و نواخل درین فال ز بخت بهره پذیرد بخوان ز ثابت دیر آموزد چنان خوان</p>
---	--

سوالش از زرنجور است پیدا  
اگر زنا شکل داخل می نماید  
اگر خارج به آسانی است آن رنج  
اگر ثابت در آرس رنج بسیار  
چون منقلب است که به نگاه بد حال  
بینی سدها را کرد ارشاد

ششم خانه توان دیدن هویدا  
شود آن رنج افزون گفت شاید  
شفا یابد بغیر انشا الله  
نمود اما است تا بر سر تو پندار  
شود آن رنج برگوئی ازین فال  
پیدی از خمس با بر بست میناو

در بیان حکم خانه هفتم

سوال از کردن زن گرفتار  
به ختم خانه باید ترا رفت  
ز داخل کسب زن نیکوت کردن  
چو داخل خمس انیس است دانی  
ازین زن کردن آن اوسط شمارند  
ولیکن حال غائب هست ینکو  
ز داخل سده این هم گفته شاید  
اگر خارج بر آید صاف برگو  
اگر ثابت میانه سال باشد  
منقلب است هر ساعت در گون  
به ختم سده شکله گزینند  
به ختم عتبه الد داخل نشینند

و یا از بکر غائب هم می نماید  
از و احوال باید جمله برگفت  
ز داخل خمس اوسط بر خمدن  
که ختم خانه را مالک بخواند  
که خوش دیده اوسط می نمایند  
و می آید بگو این راز بر جو  
که آید با مراد این نکته زاید  
نه زن کردن نه غائب راست بگو  
ز زن در غائب این در فال باشد  
کسی گزین بجان آلی ز دل خن  
ز دشمن رنج و زحمت هم به بیند  
کلی مقصود را از دس به بیند

در بیان حکم خانه هشتم

سوال از خوف گر باشد به بیند

به ختم خانه آن شکله نشیند



## در بیان حکم خانه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم

بدان دس دوست این سنی تو از جهان یکه او آهن دوم مشن هست منازل آمدن چون یا فن مال و یا مشون را جوید طلب دار و یا در طلب غائب بوده باشد همین را اتصال آرند در مثال شدن را هم گرم بدان حال و اگر از قرص هم رستن درین است اگر سائل ز کار اتصال است دران خانه که از بست ازان است درین هر چارگان لازماست اگر خارج بود در خانه مطلوب اگر ثابت شود در دیوار حاصل و منقلب است بعضی زان بر آید اگر سداست آسان بر آید بعضی خارج و بعضی زو قفل اگر مختلف باشد شکما یلش که شکل خانه مطلب بگیرد هم حاصل به شکل پانزده زن بدینسان انفصال آورید	سوال عالم از و چه سزای دان شنو این را در اگو یلم در بست ویژن کردست او را درین حال و یا همید را گوید ز گفتار بدینسان آمده نموده باشد شدن را انفصال آرند در مثال سفر کردن در غنم لبقت به مثال به نیتور از شدن دان در یقین است بدینسان گوی حاصل به مثال است همانجا شکل داخل گریان است چو داخل سد بس بر فائدات است نگردد حاصلش این است دان خوب بدین طور است حکمش گوی عاقل بدینگونه همه او را نماید و اگر کس است و شوارک نماید بعضی ثابت و منقلب عاقل بر آید خانه زنیسان ره غاش به شکل چارده ضربش بدین چو داخل هست حاصل گشت کن اگر خارج بودی ده نشانی
---	---

<p>و سعدش هم بخوان از اعیان است</p>	<p>از نفس این هم بگو بے اختیار است</p>
<p>در بیان حکم خانه دهم</p>	<p>در بیان حکم خانه دهم</p>
<p>سوال از شغل و محل بزرگانست اگر داخل بنیئت نیک باشد و ثابت هم میانه هم حال بشر ببینی که سحر را بشمرد و آن</p>	<p>بخانه دهم می بین کار آن است از خارج نیست راحت خوش باشد و منتقلب انقلاب افتد به بهتر بدی از نفس می آید چنین خوان</p>
<p>در بیان حکم خانه یازدهم</p>	<p>در بیان حکم خانه یازدهم</p>
<p>سوالش اگر امید از دوستانست چو داخل باشد امیدش بر آید و ثابت در وقت آنست آن کار از سعدش نیک و خوش را بدان</p>	<p>بخانه یازدهم شش بین کار آن است از خارج آن امیدش بر نیاید و منتقلب است یعنی را نمودار بدینگونه شمس درون بست در کد</p>
<p>در بیان حکم خانه دوازدهم</p>	<p>در بیان حکم خانه دوازدهم</p>
<p>سوالش اگر دشمن باشد ای دوست اگر خلق بود در دوازدهم شش اگر داخل بود سحر است نیکو و منتقلب است هر لحظه دیگر گون اگر سعد است با کسی نیست بهر غرض اگر نفس است حد از وی کن ای دوست سوال از چهل پایان گر منساید به بست آینه او را چهل پایان از داخل هم خبر بدین شد نیکو تر</p>	<p>بخانه دوازدهم شش بین کار آن است دشمن نیست زحمت کن تو دشمنش و ثابت دشمنی بنیئت بر گو و دشمن حال او بر سان جگر خون خواهد داشت دشمن دشمنش که در بنیئت ترا سحر نیکو است در اینجا هم به پیغمبر داخل آید نکو تر دان و باقی بدوران خوان از خارج گرفت و شد بهت بهتر</p>

حوادث ارضی اور آسمانی زلزلہ حوادث آسمانی زلزلہ درکار ہم از طبقات انسان است ہزار در صورت ہا میانہ و تد شہارند فصیح و نیک خلقت در بیان است	فراخی نعمت است این ہوش دارند کہ آید قوس و قزح آن را تو ہزار ہوای سکا کہ اہل قلم ز او صاف ز گندم گون و کم ریش زکارند چنین آثار با زو در بیان است
--	---

### خاصیت قبض الخارج

قبض الخارج آرم یاد با تو ہما صراحت آب است رو بہ طعاش تلخ شور اندر بیان است الوان نیز ہم سرخ و سیاہ است از جہلو است قیرہ از مسالون مواضع آسناگ است دانے ز حیوانات وحشی است سم و د حوادث ارضی او ہر نگارند حوادث آسمانی زلزلہ پیدا ہم از طبقات انسان سے نگارند در صورت ہا ناقص عضو دارند ز مویش مال سرخ است اندیش	کوکب است و مذکر خلق است او ذنب کوکب ہم از روز سہ شب یہ پنج پانزدہ عددش عیانست ز امراض است خون عاقل تباہ است جانش شوق سے باید شمردن بنات خود روز ہر خوانے ز خدام است باطل گوے ہزار وزوز و یاد بیمار شمارند کہ تاریکی بخسار آید ہویدہ گدا فراتش و گمان سے شمارند و ہم بے عقل و کوتاہ دنگ خوانند و مویش کم بود ہم چشم چون میش
--	---

### خاصیت جماعت

جماعت را بیان آرم با وراق بود ثابت من صرہ دار و	موت متزعززع خوانند مشتاق کوکب لو عطلد و شمارند
--	---

لکه کاره انفصال آید معصوم نفس چنان در حکم کردن دان و دوش

خاصیت اشکال نشان زنده گانه رطل خاصیت لیمان

چون لیمان سه خارج می نماید و اگر ز کوب او شتری هست و ز طعمه طعمه های گلوگیر و ز الوان زنده رنگ است این بدانی و احباب است نسبت سعدی دان مواضع مسجد و جاس عبادت و حیوانات آهوی رنگارنگ و خدام است بنده صادق الطوار سماوی حادثات از وی عبارت هم از طبقات انسان بهست سادات و صورت با که از بالا دراز است	و عنصر آتش بر گشته شایه و زرد و خورشید دان تو در بست عدد سوم بدوم هست تقدیر تمام ارض است صغرا نیز خوانی جغات الاشرق دارد نیز بر خوانی بنات است بوی خوش ز عادت و طهورات طاهرش شمارند و اوقات لرعی رو اینی کار و اگر گریه از وی در شمار است و از ازل در سن و باز نقیبا است سرش کوچک و گندم گوی ساز است
--	--

خاصیت قبض الداخل

و قبض الدخل آرم هم بیایه و عنصر باد و خاکش بهت پیوست و طعمش بهت شیرین هم گلوگیر و الوان زنده چرکین است میدان و از جمله است کافی هم جاتش و مواضع هست و اما الغرب بازار و حیوانات انجمن آنس گیر	و موی سد داخل زو نشانی و کوب خور زو یکشنبه اش بهت عدد در پانزده صد است و بهت گیر و اراض است سودا خوب بر خوان و خوب آید شیرین در صفاتش و نیش بوی خوش خود در وی در کار و خدام است صادق گو پذیرد
---	---

و

<p>که خس است و مذکر در ب س          زبورش شبیه آمد خوان تو بے باک          زامراض است آما سے که خوانند          بهات او جنوب آمد که نیکو است          بدینسان چله او گفتن باده است          ز حیوانات بدور زید و ارد          ویا دزد است این معنی کن الطاهر          هم از پیارے آمد تنگ تر دان          بدو اعدا و غیبه پنج دانند          ز تار یکم هوا حشره نگارے          که او گلکار یا قهره نشین است          تو گویم اگر دارے بمن گوش          سیه جرده بسر خه دان قومورا          بد استن ترا کارے سترگ است</p>	<p>و عقده سدرایم دستان          چون قلب است و غر آتش و خاک          ز کوب زل طعاش ترش دانند          ز اجساد است کافی در تنفس دوست          مواضع او طویل پایگاه است          نبات است هر چه مغزو پوست و لرو          ز خدایش درست و سخت پندار          حوادث ارغی او قحط بر خوان          ز الوان هم سیاه و سرخ دانند          حوادث آسمانی گر شمارے          هم از طبقات انسان انجین است          ویا چه کن بود دانی تو با هوش          ز صورت با بود کوتاه بالا          شکم او بسم او از لبس بزرگ است</p>
--	---

### خاصیت انگیس

<p>موت داخل و خس است میدان          زوید شبیه است از روز به پذیر          که سی شش خوش زنگون نیکو است          از امراض است سودا دان تو نیکو          جنوب آمد شمرده از صفاتش          هر خشک از این قش در میان است</p>	<p>و انگیس اورم تحسیر آسان          ز غفر خاک و از کوب زحل گیر          طعاش ترش در ششم عدد دوست          ز الوان هم سیاه و مطلق است او          از اجساد است کافی هم جانش          مواضع او گفتن و راه بیان است</p>
---	--

از روز چهارشنبه نیز دانند  
 سده در خانه زده صد سی و شش هست  
 امراض است گویا رنج بسیار  
 جفات او جنوبی هست میدان  
 حیوانات زنده از مبتات  
 رخسارم است خونریزش بدانی  
 حوادث لرزشش خونریزی دان  
 هم از طبقات انسان نهر منند  
 قد و قامت و هم رویش بزرگ است

طعام او گلوگیر است خوانند  
 ز الوان است رنگارنگ در دست  
 ز اجساد است کانی نیز پوش دارد  
 مواضع او است محرابیم بسیار  
 ز حیوانات کما دانسته قوی ذات  
 تمام ارض است خونریزی بخوانند  
 حوادث آسمانی ذوال بر خوان  
 دبیر است و زلفاش خزه منند  
 فصیح است زبان آور سترگ است

## خاصیت فرح

فرح سده مذکر منقلب دان  
 ز کوب زهره روز جمعه دارد  
 مدد او یک در اول خاند آید  
 راضی است فایح نیز بشنو  
 جفات از غرب موضع جایی طرب است  
 ز خدام از سوره هم از سخن گوید  
 سلووی حادثه از برق جستن  
 هم از طبقات افسان اهل طرب است  
 ز صورت پاکشیده قامت است او  
 گشاده ابرویش چشمش سیاه است

عناصر نارو باد و خاک بر خوان  
 ز شیرین بد مزه طعامش نگارد  
 ز الوان هم سفید و زرد زاید  
 هم از اجسام حیوانی است بر گو  
 نبات از هر چه شاید فرد و شرب است  
 حوادث از جیش فصیح و ظلم است  
 ننادن برز هم بایست گفتن  
 و یار کاس و یا هم مسخره است  
 و هم باریک لب و دیدن است او  
 سفید پوست هم بروی گواه است

## خاصیت منقلب

شماره از خدام راست آیین	حوادث ارغنه آب آمدن سرامین
حوادث آسمان بارش ز باران	چنین دانند از اسرار یاران
هم از طبقات انسان است بخار	چو ملاح و جولایه مرد سیمار
از صورت با هم او بالا بلند است	سفیدی پوست رویش خود پست
بود پیوسته ابرو و خوش طبع او	چنین آثار او دانسته بر گو

خاصیت نصرة الخارج فی

نصرة الخارج آمد در بیان نیز	نزد کرد خارج دان تو نمیزد
ز غنصر آتش و باد است با هم	ز کوبش س می گردد نسام
روزش روز یکشنبه تو میدان	طعاش نیز شیرین است بزخون
ششم خانه عدد او چهل و پنج است	ز نادانشش بسیار رخ است
ز الوان سمنخ و زرد آمد بباله	ز مرضش سوخته فوئش بخوانی
ز اجساد است کان از معدن آرند	جماشش شوق می باشد شاردند
مواضع اوست قصره باز ایوان	چنین داده مکانش اوستادان
تالش یا بلبله ز نجبیل است	ز حیوانات خرگوشش دلیل است
و خدام از شمار گویم آخر	که شکیر و مینکو هست و بستر
حوادث ارغنه او جور باد است	حوادث آسمان او دود باد است
هم از طبقات انسان چون سلاطین	چو حکام اغنیاست کبرش بین
از صورت با بود با یک بینی	کشاده ابرو و خوش قد گزینی
چشمش است و گونه زرد و ای دوست	بدینسان وصف این دانی کنیکو هست

خاصیت نصرة الداخل فی

نصرة الداخل آمد در بیان زود	موقت شد داخل زودست مقصود
-----------------------------	--------------------------

ز حیوانات خوک و او خرب گر ز خدام است باطل کوی بسید حولت ارفیش گرد و غبار است سپه صورت بود کوتاه بالا بود میوب یا لنگ است پندار	بیان آرند از گیرے تو از بر چنین آرند احوالش به در کار سادی حادثه ترا شمار است برشت روست او خاطر بیلا چنین تفصیل او با خود نگار
--	--

## خاصیت حمرة

بیان حمرة اکنون می شمارم مغصر باد و کوب اوست بهرام عدد در بقم اورا بست و پشت است از امراض است چون حیوان و جسد مواضع اوست ز آتش گاه میدان ز حیوانات زود آرام شد یاد هم از قصاب او آهن گریست او میاد متد و باریک است گردن	بذکر خس ثابت یاد دارم ز شنبه روز و طعاش تیز انجام از الوان لبه مطلق دان کر بست جما غلبه دارم نسرا یاد بناش چون بقسم غاب میخوان هم از طبقات انسان است جلد ز صورت هفتاد و زرق چشم است و مابینی بلند آمد شمر دن
--	---

## خاصیت بیاض

بیاض آمد موث ثابت و سعد دو شنبه روز طعاش بهت پر روز از الوان هم سفید و سبز دارد از اجسادش بناتے بے شمارند ز موضع او محل آب روان است ز حیوان هم ز حیوانات آب لے	ز غصر آب و از کوب قمر واد عدد او ده بود در چهار تار و از امراض است بلغم می نگارد جما او شمالی یاد دارند بناش سبز خوردن در بیان است چو ما به پنهان دانے شتار
---	--



<p>چنین باشد مرد اینجا استقامت          از حیوانات سگ و یوز و دانه          چنین است آنکے گویم باطن          سماوی حادثات اکون کیم یاد          چنین آرید حکما زو منہ اہم          کہ سگبان یوزبان باشد لکام          و یا خان بود پیوستہ بر خوان          کہ ترکیبش ضعیف آمد ز راست          ز چشم او چنین رنگ ست خوانی          نشان بر روش پسنیدہ گردد</p>	<p>مواضع جائے ناخوش یا بیابان          بناش دروے خشک ست خوانی          زخام است باطل گوے سکار          حوادث ارشے او سنتے باد          کہ گریاست تاریکے ہوا ہم          ہم از طبیعت انسان بر شمار          دگر ہم زایل زندان است میدان          ز صورت ہا کہ بالایش دراز است          دگر رنگش بود افسردہ گرد          دہن دروے راخ از دیدہ گردد</p>
---	--

## خاصیت نفی الخدچہ

<p>موت منتقلب خس آرا و را          ز کوکبش ہاش بہر امش شمارند          طعناں او ست بشیرین گھنت زاوتاد          دالوان ہم کہ بودش مے کند یاد          بدنیسان خاطر ت راقتاد وارم          مواضع او خراب است و خراب است          ز حیوان گو سفند اندر بیان است          چنین تسمیر شد و اصف بخوانی          کہ یا شد بزرگس در مردم بچہ ہم          شود مردم پریشان زد ہوید است</p>	<p>ز نفی الخدیم حبت و جوزا          ز عنصر آتش آب و خاک آریند          ست شہ روز اورا مے کند یاد          عدد صد پنج او در چار چلہ داد          ز اجساد است حیوانے شمارم          جہات او شمال اندر حساب ست          بناش لبتہ او چون گردگان است          ز خداست عیار از بدائے          حوادث ارشے اورا بگویم ہم          سادی حادثاتش باد و گریاست</p>
--	--

نوعی قصب و خاک اور امدام است  
 ز دورش نخبند آورم یا و  
 طحام او گلوگیر است و شیرین  
 کریمش بخت و بختاوست را عداو  
 از الوان شد سفیدین نیک دانی  
 بنائے گشت از اجساد بشو  
 مواضع آستانه می شمارند  
 از حیوانات او باشد و آب است  
 و خدام است صالح نیز دیندار  
 بود ث آسمانے هست باران  
 و چون پیشه قصاب دارد  
 ز صورت ہائے نیکو سیرتش دلاں  
 کشیدہ ابروے او خوش نماست  
 ببلاے دراز در دریش است

رکوب مشتری اورا بکام است  
 بسایک است دامت زومت بنیاد  
 بدہ دو خانہ دوش بہترست این  
 بدہ دو خانہ استادم نشان داد  
 رطوبت را ہم از امراض خوانے  
 جانش را شملے ہم تو برگو  
 بناتش بے خوش دارد نگارند  
 جو حشرات در گہم انتخاب ست  
 حوادث ارضی لو اینے زار  
 ز انسان است تجار اغنیاء خوان  
 صفاتش را بدین گونه نگارد  
 و خوش خلق است بس خرم و شادان  
 بکندم گویش خوانے کہ شاه ست  
 چنان دانی کہ گویا خونہ پیش ست

خاصیت عتبه الخارج

ہمان عتبه الخارج نگارد  
 مذکر نفس خارج ہم شمرده  
 رکوب راس را کردند دسان  
 ز خانہ سیزده عددش بگویند  
 از الوان شد سہ امل من گویم  
 تا جلدش شلوم سعدنی نیز

ز عنصرانش و باد آب دارد  
 شب شنبہ زلفش یاد بدہ  
 طحاش تیز و تلخ آمد بیند از  
 کہ بہت دیک سعد اورا بگویند  
 کہ خون صفتا بود با ہم بگویم  
 جانش خرن میدان ہم تو تمیز

زنگش بس کبود اورا تو پر خوان مافرگا دزے باشد به جیون دو شنبه روز در چارم شمای مه طعانش شیرینی اورا تو پر خوان	در کوکب اوردان برج سرطان نباتے آده است اکنون عدو داریک در دهه ز صورت بالا بود آن
--	---

### خاتمة الطبع از جانب علمای مطبع

بہمین تالیف طراز ثابت و تیارگان و بقصد رسول مقبول قطع فرمای ماہ تابان کتاب  
"جو اسغیرم و نیش مفتاح کنوز بینش سنجلی صورت نامے علم و عمل امینی زبدۃ الاول  
تضمینت آگاہ و دانش پناہ مقبول بارگاہ لم یزلی سید روشن علی رمال فیض آبادی  
بمقام کلاس سوم در مطبع نامی منشئی نو لکشور صاحب سی۔ آئی۔ اسی۔ بہاہ جولائی ۱۳۲۸  
مطابق فریجہ سنہ ۱۳۴۷ ہجری طبع گردید



هم از طبقات انسان فاسق آمد از صورت ها بود ساد و رخسار بود گردن سطر او را چنین دان	سالم آمدان هم گفته شاید سفیدی پوست از زرق چشم است ببارد سرخ مو هم سفید بر خوان
---	--

خاصیت عقبه الدخول :-

عقبه الدخول آرم یا د با تو از غصه باد و آب خاک گریزند از روز جمعه روز شش می نگارند عدد در سوشش شش بر نهاده از امراض است صفرا بلغم یک جا جراثش عرب موضع عیش گاه است از حیوانات دراج است بشنو	مونت سعد دخل هست بر گو ز کوب زهره او را در پذیرند طعاش خوب و شیرین می شمارند از الوان هم سفید آمد زیاده از اجساد است حیوانی هویدا نبات از سیوه های خوش گواست ز خدام است زشت از شمع
---	--

خاصیت اجتماع :-

بگویم از تو حال اجتماع را جراثش عرب و حیوانی بود این که از طبقات انسانی حکیم است کشاده دارد آن پیشانی خود از امراض است بادی مثل سودا عدد در یازده سلیم شصت و شش اند از جزایر کوب دان عطارد	که ثابت ممتزج دانشدین را پار در رخ و راحت این به تمکین بود صاحب شعور با علیم است برنگ سبز هست و خرد سر شد دوا دارد نکو اے نیک دانا لحاشش شور با این را بد اند از روز چارشنبه آن به دارد
--	---

خاصیت طهرین :-

بگویم از طهرین از تو نشانی	که سعد و ثابت با او ایانی
----------------------------	---------------------------